



<p>قیمت اشتراک</p> <p>سالانه</p> <p>در ایران ..... ۳ تومان</p> <p>در آلمان ..... ۶۰ مارک</p> <p>در سایر ممالک ..... یک پونگ انگلیسی</p> <p>قیمت هر شماره برای تک فروشی</p> <p>در ایران ۳ قران است</p>	<h1>کافول</h1> <p>۱۳۲۴</p>	<p>این روزنامه هر ماه یک بار</p> <p>در ۱۶ صفحه نشر میشود</p> <p>عنوان مراسلات</p> <p>Redaktion Kaveh:</p> <p>Berlin-Charlottenburg.</p> <p>Leibnizstr. 64</p>
<p>۶ مرداد ماه قدیم ۱۲۹۰ زردگردی = غرة ربيع الثاني سنة ۱۳۳۹ = ۱۳ دسامبر فرنگی ۱۹۲۰ میلادی • Nr. 12 • Jahrg. 5 • Neue Folge</p>		

کسانیکه در ایران طالب اشتراک روزنامه کاهو در سال آینده آن (که از غرة جدی الأولى ۱۳۳۹ شروع میشود) هستند و یا مشترکینی که مایل بحدومت در اشتراکند باید قبلاً وجه اشتراک را بولکای کاهو پرداخته و قبض گرفته بدارد بفرستند بطوری که تا موعد انتشار شماره اول سال دوم (دوره جدید) وجه بجا برسد وگرنه روزنامه قطع میشود.

## فلج شقی

پستی حالت اجتماعی زنان

در اهمیت زن و مقام اجتماعی او در یک ملت خیلی گفته و نوشته شده و بعید نیست اگر تعصبات جاهلانه مانع نبود اغلب مردم از طبقه تمدن دوست ایران معتقد میشدند که بدون تربیت زنان و آزادی آنها و دادن حقوق انسانی بانها محال است یک مملکت مسلمان بیای ملل فرنگ برسد و حتی پس از صدها سال نمیتواند همدوش ملل مسیحی شرق از ارمنی و گرجی هم بشود. لکن تعصبات جاهلیت صدها طلسم آهنین در مقابل آزادی زنهای ایرانی کشیده و میترسم که زور تربیت شده گان ایران و ابنای دوره جدید بشکستن این سد که علاقه مندان در جهالت عامه شالوده آترا بناحق روی اساس دینی گذاشته اند زسد و بلکه خود طبقه روشن بین زیرچرخ تعصب خرد و له بشوند خصوصاً که عزم و همت تربیت شده گان ملتی که ورزش بدنی در آن غیر رایج و وافور و الکل شایع است با اشکالات سخت و موانع آهنین چگونه مقاومت تواند کرد. در نتیجه این تعصبات

حالت زن ایرانی بحدتی پست است که از کنیز زر خرید و دواپ بارکش اندکی بهتر است و اوضاع تربیت و طفولیت و دختری و زنی و مادری و زنا شویی و طلاق و غیره در بدترین درجه امکان است. از زنهای پایتخت و شهرهای بزرگ بگذرید و نظری بزنهاى قمشه و جهرم و سراب و گرم رود و قوچان و قراجه داغ بیندازید و آنوقت بمحاطر بیاورید گله مندی ایرانیان سیاسی را از ویلسون (رئیس جمهوری سابق آمریکا) که چرا وقتیکه با زنتش پیاریس آمد در مجلس صلح برای ایران و استقلال کامل آن خود کشی نکرد و ایران را همدوش ممالک اروپا ننمود. ایران اگر تمام وسایل ترقی برایش مهیا باشد و فقط حالت زنان اصلاح اساسی نیافته باشد در میدان مبارزه و مسابقه با ملل زنده دنیا عاجز خواهد بود و کارش با دیگران در این میدان مانند سیاق دو نفر مردی خواهد بود که یکی سالم و قوی و دیگری مبتلا بفلج شقی باشد (یعنی نصف راست یا چپ بدتش فالج و بیحس و حرکت باشد).

در این اواخر پس از آنکه مردان بیدار ملت های مسلمان مدتها و هزاران بیان در این مسئله گفتند و نوشتند و مخصوصاً نویسندگان مصر (که فتون فرنگی اختیار حرف زدن را در آنجا از دست شیخ الاسلام و

مغنی گرفته و آزادی کلام آورده بود) مانند قاسم امین و خیلی دیگر بدلائل عقلی و شرعی لزوم آزادی زنان را اثبات کردند طبیعت معنادار کهنه پرست بعضی تربیت شدگان ممالک مسلمان متوسل پیدا کردن دلایل تازه برای مقصود کهنه خود شده و چیزهای عجیبی از فرق مزاجی و جسمانی زن برای لزوم پست داشتن زن پیدا کردند. این «دلایل» که فقط عادت و میل بعقیده قدیمی و سختی جدا شدن از آن آنها را از زوایای علم طب و تشریح بیرون کشیده بهیچ وجه مناسبی با مدعا ندارد. مثلاً اینکه دانه‌های سرخ ذره بینی خون زن کمتر از مرد است، دماغ زن سبکتر از مرد است، قوت او کمتر است، در استخوان بندی استخوانهای پهلو و فقرات و خاصره در زن و مرد فرقه‌های جزئی موجود است، اعصاب زن زود تر متاثر میشود، عادت ماهانه، حمل و شیر دادن و حتی مو در نیاوردن صورت دلیل فرق دو جنس و در نتیجه عملی دلیل دو زن گرفتن یا طلاق دادن، اسیر کردن و زدن زن فرض میشود!! اگر از روی این منطق یکی از علمای اروپا بحقیقت تسلط ملل فرنگ بر ملل شرق بدلائل سیاهی مو و چشم ایرانیها و کوتاهی قامت ژاپونیها، زود بالغ شدن عربها، سبکی جزئی دماغ چینها<sup>(۱)</sup>، لاغرری و تیرگی رنگ هندها استدلال کند آیا ما حاضر بقبول آن هستیم؟ این دلایل «نیش غولی» بقول طلاب فقط ناشی از یک قانون طبیعت است و آن این است که انسان آنچه را که در طفولیت از روی یک دلیل واهی بطور راسخ معتقد و معتاد شده پس از تعلیم و تربیت نیز چون دلیل قدیمی در نظرش باطل میشود با لطیبه و بدون قصد مایل است بر اینکه دلیل تازه و معقولتری موافق عصر و زمان از همان سرمایه تربیت خود برای عقیده مانوس و محبوب قدیمی خود بترشد و دلش میخواهد آن عقیده را همیشه زنده کند. مثلاً در اروپا برای یهودیها هزاران عیب میجویند و دلایلی از نژاد و خواص فطری بدی آنها میآورند در صورتیکه اصلش همان کشتن عیسی با عقائد مسیحیان است که در قرون وسطی نیز همین تعصب مذهبی شدت گرفته است، ایرانیهای مسلمان مادامیکه مؤمن و مقدسند بابیهار محض اینکه دین تازه آورده و پشاه «شهید» تیر انداخته‌اند واجب القتل میدانند و وقتیکه سیاسی شدند آنها را متمایل بروس و یا انگلیس شمرده باز خونشان را مباح می‌شمرند. شیعیان ایران از ابتدا بغاصین خلافت طعن و لعن میکردند و پس از سیاسی شدن باز با همان اشخاص محض برهم زدن استقلال قدیم ایران مدعی میشوند، عثمانیها در قرون گذشته ایرانیان را رافضی گفته و قتل عام آنها را لازم میدانستند و پس از «تربیت» ژون ترکها در پاریس اغلی از آنها نژاد ایرانی را دشمن داستانی توران و مانع عظمت و جهانگیری ترکها و یا محتل اتحاد اسلام یعنی عجیب ژون ترک آن کلمه شمرده قطع نسل آنها را ترویج و تبلیغ میکنند که از کاشغر و مانچوری تا سرحد اتریش اردوی سرخ چنگیز باسانی خیمه بزند و آسیا خوشبخت گردد!! بعضی ایرانیان در مقام امیدواری و رد اقوال بدبینان گویند که حال دیگر اوضاع برتریب قدیم نیست و در بیست سال آخری در طهران در محله حسن آباد و محله دولت ترقیات شایان بعمل آمده و زنها تا اندازه فهمیدن

در ذیل قصیده‌ای راجع بهمین موضوع یعنی حقوق زنان و جور و ستم بآنها در ایران نشر میکنیم که بسیار لایق تحسین و آفرین است. این قصیده از آقای میرزا ابراهیم خان رشتی معروف بیور داود است که اشعار ایشان بطور متفرقه اغلب بنظرها رسیده و دیوان کامل ایشان امید است عنقریب منتشر گردد. این قصیده شاعر معاصر علاوه بر رمزیت ادبی و اسلوب مطبوع آن دارای یک روح تازه و حکمت عالی و اثر تمدن است و آن عبارت است از دفاع صریح از حقوق انسانی زنها. شعرای ما به جهت بیش از دیگران باید برای آزادی و تربیت و اختیارات زن بکوشند. نخست آنکه شعر غالباً یک انعکاسی از احساسات لطیفه عشق و ستایش حسن طبیعت است و زن بهترین نمونه حسن و محبت در یکجا میباشد و تکلیف شعرای ما که کلید ترویج و پرورش انواع عشق و محبت در دست آنهاست میباشد که این حسن لطیف و طبیعی و عالی را از راههای منفور برگردانیده و کنفاتی را که اسلاف آنان بآن جوهر پاک مخلوط کرده‌اند و مانند گل و خاک خوردن اطفال غیر مجزاست از آن نور الهی زایل کنند و در قلوب مردان مملکت یک احساس پاکتری بدمند. دوم آنکه تلافی گناه و ظلم گذشتگان از شعرای بزرگ ایران در باره زن فریضه همت اخلاف این طبقه است. پیشینیان شعرا قدرت طبع خود را در پست کردن قدر زن و طعن و نکوهش بآن جنس صرف کرده و سرمایه عظیمی از ضلالت عامه اباشته و اخلاق ملت را براه بد و ضد تمدن کشیده‌اند و در این فقره شکی نیست که یک قسمت مهمی از اخلاق ملی ما بواسطه شعرا ایجاد شده و شعر در ایام گذشته فقط چیزی بود که در جمیع طبقات ملت از خاص و عام و دهقان و شهری و جادر نشین خواننده میشد و انتشار آن محتاج بسواد عمومی نبود. سوم آنکه امروز نیز شعر در میان عامه ملت انتشار و سبب دارد و در حافظه‌ها ضبط شده و در افواه سیر میکند و بدن جهت دائرة انتشار و تأثیرش از مقالات مطبوعه و جراید بزرگتر است و از همین لحاظ است که با آنکه سلیقه ما بدرج اشعار نیست قصیده شاعر تمدن دوست و سخنور خود را که همواره بخوزه هموطنان این شهر روح و صفا و رونق میبخشد و احساسات طبقه جوان و آزادی دوست ملت را برانهای خود منعکس میسازد بهر مقاله‌ای در این باب ترجیح داده و آرا زینت صحایف روزنامه میکنیم و آنچه هم نوشتیم فقط مقدمه‌ای بود برای جلب توجه خوانندگان بدی

المقدمه که قصیده ذیل است.

در باب شخص آقای پور داود و آثار ادبی او لازم نمیدانیم شرح زیادی بدهیم زیرا بهترین معرف او اشعار و خیالات اوست.

(۱) بموجب یک جدول احصاء که از اوزان عدّه مختلفی از دماغهای نژادهای ملل مختلف اروپائی و چینی و کاسیاهها ترتیب داده‌اند معلوم شده تفاوت در وزن متوسط آنها موجود است و مال چینها اندک سبکتر از ملل اروپائی است [کتاب تشریح فرانسوی تألیف Dehier].

## بزرگترین گناه بنام یزدان

نایریکیه<sup>(۱)</sup>

هان بسر پاکزاد بشنو از من  
آنک دو زن را زهر خویش روا دید  
بیش زیک زن زهر مرد در این روز  
ایکه زهر صفت دو زن زیون و اسپرند  
ظلم روا داری و هماره سرائی  
ساحت حق را زسنگ فتنه خیر نیست  
وای بر آن مرد کر گنه نهراسد  
وای بر آن سر زمین تیره که آنجا  
بیش زیک مهر مر بسینه نکند  
خاطر زن را ز جرم خدعه میازار  
شربت باد از زمان و عصر تمدن  
ننگین آید بچشم اهل زمانه  
چشم مبادت بسوی یرتو یزدان  
ایکه زنی را رفیق عمر گزیدی  
مهر و وفادار جهان و دیعه حق است  
خانه دل را بحرص و آاز میالای  
روی دو زن بینی و زیانش بینی  
لاجرم از برگزیدن زن دوم  
عشق چه رو تابد از میان و گردد  
تا که تو در خانه تخم کینه فشانی  
پاید اوضاع ملک در هم و بر هم  
خانه چو از عشق و مهر خالی و عاری است  
ملک از آن نیز بهره یابد و گردد  
تا که در آن خاک مرد خویش برسند  
تا منش و طبع دیو و غول بیاید  
چشمه مهر است آشیانه مردم  
ارشدی مهر این جهان بشودی  
گردد از مهر و داد قوم سر افراز  
از چه در آن ملک علم صنع و ادب نیست  
این همه خواری و بیکی ز کجا خاست  
این نه همان مرزوبوم هست که روزی  
اینک مشت بجانمان بستیزند  
شهو ت فرما روا و حرص شده چیر  
این همه بیچارگی و خواری و پستی  
زانکه روا دودمان چو دود سیه گشت  
لاجرم از کشت خار خار زند سر  
نیکی آید ز نیکی و زبندی بد  
بور میازار حال خویش از این بیش

عزت خود را و ملک میدان از زن  
تربیت قرن راست قاتل و دشمن  
روح وطن راست رنج و درد و ذلیف  
ایکه دلت سخت تر زسنگ و ز آهن  
قرآن آورده این طریقت مستغن  
شهو ت در دست غیر داده فلاخن  
نیکو داند هر آنچه زشت و فزاکن<sup>(۲)</sup>  
کمتر ارزد زنی ز دانه ارزن  
ار نبود دل سرای شهوت و رین<sup>(۳)</sup>  
بادت زین جرم پاک دست و دامن  
تربیت روز و وقت عهد روشن  
کز تو رسد بر بچشم دانش سوزن  
ار زردای ز خویش خوی هرین  
رسم و فایان و عهد و پیمان مشکن  
لرزند از آن سر غم و گل و لادن  
جهد کن این خار را زستان بر کن  
پرده شهوت ز پیش چشم بیفکن  
عشق زن پیش را سوزی خرمن  
دشمنی و کین و خدعه ظلمت افکن  
سازی از خدعه و خیانت مخزن  
ماند بس کار و کوشش از سترون<sup>(۴)</sup>  
خانه چو باشد سرای حیل و شیون  
مأمن مشتی تپاه طینت و رهن  
بیتهه بهر نجات رنجه کعد تن  
ماند ایران همی خرابه و گلخن  
تابد خورشید عشق از آن روزن  
تیره و تاریک و تار چون چه بیژن  
آید زان استوار دوده و مبین<sup>(۵)</sup>  
بهر چه بیفوله گشت خان و نشین  
هر چه کج کرده چون گدایان گردن  
رشک ارم بود و جانفزای چو گلشن  
مشتی دیگر برهنه پای پیرزن  
عشق نکونار و مهر وارون گرز<sup>(۶)</sup>  
مرد دو زن برده را بگیرد دامن  
زانکه ورا نیست مهر اینک و ایدن<sup>(۷)</sup>  
روید از تخم و کشت سوسن سوسن  
مهر دهد مهر بار و داشتن<sup>(۸)</sup>  
چون شود مرد کر نصیحت الکن

قواعد صرف و نحو آن بصیرتر باشد نوشته او بهتر میشود. در زمانی که علم و ادب در مشرق زمین نیز رواج داشت و بعلم زبان و فصاحت و ادبیات و لغت و صرف و نحو و معانی و بیان و عروض و تمام فنون راجعه باین علم اهمیت زیاد میدادند بزرگان نویسندگان نظم و نثر نصاب و دستورهای زیادی برای یاد گرفتن صنعت کتابت و انشاء و یا نظم (در صورت داشتن طبع شعر) بطلین علم و ادب میدادند. هر کس کتب متقدمین را مانند کتب جاحظ و صدها کتب دیگر در عربی و قابوس نامه و چندین کتاب دیگر در فارسی ملاحظه کرده میداند که یکی از دستورهای عمده برای تعلم فن تحریر آن بود که شخص طالب علم و ادب بایستی کلام فصاحت را زیاد بخواند و حفظ کند و چندین کتاب از مؤلفات بهترین نویسندگان عرب و عجم که سرمشق درخشان نثر نویسی و از آثار افصح فصاحتی آن زبانها بودند مکرر بخواند و قطعات خیلی عالی آنها را حفظ نماید و چندین هزار بیت بلکه صدها قصیده و غزل از مشاهیر شعرای عرب و عجم و بهترین قطعه‌های آنها را از بر بداند. از زبان عربی که دریای بیکرانی است و در علم لغت و ادب آن زبان حیرت انگیز و توانگر هزاران بلکه ده هزاران کتاب نفیس و بیاند پر داخته شده بگذریم و از زبان فارسی قرن پنجم و ششم و هفتم حرف بزنیم. برای نوشتن این زبان استادان و دانشمندان و نویسندگان قابل دستورهائی گذاشته‌اند. اولاً برای هر کسی که قلم بدست میگرفت لازم بوده (و هنوز هم هست) که تا اندازه‌ای عربی بداند و لغات و قواعد صرفی ثابت و متقن آن زبان بیابد که در زبان ما استیلا یافته فراگیرد تا نیا کتب ادبی فصیح و باصطلاح فرنگی «کلاسیک» ما را از قیل کلبله و دمه و تاریخ بیهقی و گلستان و چهار مقاله نظامی سمرقندی و مرزبان نامه و سیاست نامه نظام الملک و غیره از آثار قدسا و یا مثلاً در این عصر منشآت قائم مقام و میرزا عبد الوهاب نشاط و غیرها از متأخرین را نکرات بخواند ثالثاً قواعد زبان فارسی را که اغلب در مقدمه کتب لغت فارسی ثبت شده یاد بگیرد و رابعاً اطلاع کافی از سرمایه اندوخته قرون گذشته که در واقع مهمترین رکن زبان و ادبیات ما است داشته باشد و آن سرمایه اشعار شعرای بزرگ و نامی ما است که ایران امروز نیز بدانها زنده است و این فقره مخصوصاً از اساسی‌ترین مقدمات مهارت در زبان است. و هم از شرایط عمده چیز نویسی در دست داشتن مقداری از معلومات متفرقه از هر قسم و راجع بهر شعبه‌ای از علوم و فنون و مخصوصاً مهارت در علم تاریخ و بالاخص تاریخ ادبیات است و بدیهی است نوشته اشخاصی که مثل بعضی از نویسندگان کنونی ما اسم حافظ و سعدی و ورد زبانشان است ولی هیچ خبر ندارند که این شعرای مشهور در چه تاریخ و کدام عهدی زندگانی نموده و در زمان آنها سلطنت با که بوده است تا چه اندازه سطحی و خالی از نکات حکمتی و مطالب و دقایق سودمند خواهد بود.

این است شرایط و مقدمات ضروریه چیز نویسی ابتدائی و گمان نمیرود هیچ عاقلی ادنی شکی در این حقیقت بدیهی داشته باشد که زبان نیز مثل هر چیز دیگر از آثار بشری بمرور زمان تکمیل شده و یاد گرفتن زبان فصیح و ادبی و مفهوم اهل لسان موقوف بفرآ گرفتن قواعد آن و پیروی کلام فصاحت است و اگر تصرفی مطابق روح زمان در آن لازم باشد نیز هر چه بشود باید بر وفق روح زبان و ساخت و ریخت آن شده و مبنی بر عوم

## مأخذ فارسی فصیح

و «فارسی خان و الد»

نوشتن در یک زبانی محتاج بحبوب دانستن آن زبان است و هر چه شخص زبان را بهتر و کاملتر بداند و بر اصطلاحات و عبارات و لغات و

(۱) Nairikih = زناشوئی. (۲) یلید و چرکین. (۳) چرکی و یلیدی.

(۴) عقیم. (۵) خان و مان. (۶) تاج و دیهیم. (۷) اکنون.

(۸) داد و دهش.

و کلمه مقابل فارسی آنرا پهلوی هم‌دیگر نوشته باشد کلمه عربی را در یک صفحه و کلمه فارسی بمعنای آنرا در صفحه مقابل نوشته باشد و این صفحات را که عدد صفحه هم ندارند پهلوی هم گذاشته و یک کتابی کرده باشد اتفاقاً پیش از آنکه این کتاب خطی را بهم دوخته و جلد کنند طفلی آمده و تمام صفحات آنرا بهمزده باشد و هر صفحه از لغات عربی مقابل صفحه دیگری از لغات فارسی که نیبایستی در مقابل آن بیاید افتاده باشد تصور کنید در اینصورت معانی لغات چگونه میشود مثلاً در مقابل کلمه «قلم» عوض «خامه» ممکن است افتاده باشد «تیشه».

ولی این هم عجیب‌ترین خواص آن زبان نیست— زیرا بطور محدود و معدود در زبانهای دیگر هم نظیر آنها را ولی نه بآن غرابت توان یافت و در فارسی هم با بعضی کلمات عربی این معامله مرور زمان شده ولی نه باین فراوانی و بیحسابی— بلکه عجیب‌تر از این هم یک خاصیت دارد و آن چنانست که در آن زبان مراعات قواعد صرفی عربی و فارسی هم ابدأ لازم نیست باین معنی که در زبان عربی با وجود وسعت فوق العاده دائره صرف و اشتقاق آن بنای کلمات مشتقه و صنع کلمات مختلفه و ابواب لسانی و رباعی باستانی چند فقره (مثلاً مانند بنای اسم فاعل از لسانی مجرد متعدی) همه جا سماعی است نه قیاسی و اگر کسی بجای «اهمال» «تمهیل» یا بجای «تغلیط» «اغلاط» بگوید مضحکه میشود و یا اگر بجای «شریف» «شارف» و بجای «جمیل» «جامل» بنویسد خطای فاحش کرده و همچنین در زبان فارسی بنای ترکیبی کلمات از ترکیب وصفی و اضافی و نسبی و سایر انواع ترکیبات زیاد فارسی تماماً سماعی است و هیچکس نمیتواند در مقابل «عبارت پرداز» مثلاً «لفظ پرداز» «غلط پرداز» «کتاب پرداز» بگوید یا نظیر «آتشکده» و «میکده» را «ترباککده» یا «غفلتکده» و «عزنتکده» او بتقلید «قبرستان» و «بهارستان» بگوید «مزارستان» «عبادتستان» «خزانتان» یا بشیبه «گناهکار» و «نیکوکار» «ثوابکار» و «صحیح‌کار» یا بجای «شرمسار» «خجالتسار» یا قیاس «پیرانه» و «حکیمانه» بنویسد «جوانانه» و «طیبانه» یا در مقابل «هرمند» و «سودمند» گفته شود «عجزمند» و «زیان‌مند» و هکذا صدها ادوات الحاقی و کلمات اضافی و ترکیبی در فارسی که همه سماعی است. حالا در زبان عثمانی بدون هیچگونه قید و باکال «آزادی» تمام کلمات عربی را بهر اشتقاقی و هر صیغه‌ای و هر بابی میشود آورد خواه در خود زبان عرب آمده باشد یا نه و در ترکیبات فارسی هم مثل یک زبان اختراعی تمام ترکیبات را بطور قیاسی با مفردات فارسی و عربی مطرداً میشود ساخت و استعمال کرد و از این شرب الیهود و هرج و مرج مطلق قواعد نحوی و صرفی و لغوی و اصطلاحی یک زبان مصنوعی در آمده که مفردات آن از این قبیل است: «استحکامکارانه»، «استدراج»، «متحسس»، «تعجیزوازجاج» (بمعنی مزاحمت) «تلطیف» (بمعنی دلجوئی)، «تخدیش» (بمعنی مشوب ساختن خاطر)، «تجزیه» (بمعنی مجازات)، «دخالت» (بمعنی پناه بردن)، «تنیه» (بمعنی سپردن و حکم کردن)، «مساعده» (بمعنی اذن)، «مراق»! (بمعنی غصه و هوس)، «عجیا» (بمعنی آیا)، «غالب» (بمعنی گویا)، «تخف» (بمعنی عجیب)، «ناجی» (بمعنی نجات دهنده)، «تقدیر» (بمعنی نحسین) و هکذا هزاران کلمات دیگر که بحد و حصر نیاید و یک کتاب در تعداد آنها لازم است و همچنین ترکیبات عربی و فارسی مثلاً «مع التأسف»

فهم نمودن زبان بوده و هم آن تصرف از طرف اهل آن بعمل آید و اهل آن کسانی هستند که احاطه کامل و مسلم بر مقدمات مذکور در فوق دارند (یعنی تصرف از مجتهدین فن باشد نه بیسوادان کم مایه) و نیز آن قدم راجع بتکمیل و اصلاح زبان قدم کوچکی باشد تدریجی در مطالبی که اکثریت عظیمه اهل زبان آنرا صحیح بشمارد.

مأخذ فارسی فصیح از قرن پنجم تا اوایل این قرن همین مقدمات اساسی بود که ذکرش گذشت. حالا ببینیم مأخذ فارسی عجیب و هذیبانی که اخیراً در بعضی نشریات ایران و حتی در پاره‌ای از اوراق سیاسی پایتخت معمول شده و بکلی نامفهوم است و ما آنرا در شماره ۷ کاوه «فارسی منطق الطیر مسخ شده عهد مشروطیت» نامیده و زبان جنیان خواندیم چیست و این زبان عجیب و تاریک که یک چیز غیر طبیعی بوده و از زبان معمولی لفظی و کتابی دور و فهم آن تقریباً بر عامه کاملاً غیر ممکن است از کجا بعمل آمده و چطور اختراع شده است.

ممکن است بعضی از اشخاصی که بتقلید هم‌دیگر این زبان مصنوعی را تحریر میکنند خود نیز ندانند که منشأ آن چیست و لهذا توضیحش شاید بیفایده نباشد که این زبان از ترجمه تحت اللفظی زبان ترکی عثمانی و داخل کردن الفاظ و تعییرات و اصطلاحات آن بدون مناسبتی در زبان فارسی بعمل آمده است.

زبان عثمانی حالیه یک زبان خیلی عجیبی است که نظیرش شاید در دنیا دیده نشده. اولاً باید بگوئیم که این زبان با اصطلاح علمی جزو زبانهای مغولی است و اساس صرفی و نحوی آن بکلی مخالف زبانهای هند و اروپائی است (که فارسی نیز از آنجمله است). ثانیاً زبان عثمانی بواسطه تنگی دائره خود و انتقال آن با سبای صغیر مقدار زیادی از لغات خارجه اقتباس کرده و این اخذ لغات بیگانه بحدی رسیده که خود زبان ترکی را مستهلک ساخته. شمس الدین سامی یکی از لغویون و ادبای درجه اول عثمانی که کتب لغت زیادی تألیف کرده احصائیه‌ای راجع بمفردات لغات خارجه در ترکیب کلام عثمانی ساخته و بموجب این احصائیه ثبوت پیوسته که در زبان حالیه ادبی عثمانی که جراید و کتب بدان نوشته میشود و خواص بدان حرف میزنند تقریباً در صدی هفتاد لغت عربی و در صدی پانزده کلمه فارسی و در صدی پنج لغات خارجه دیگر داخلند و فقط در صدی ده لغت ترکی است. این زبان علاوه بر این استیلای لغات خارجه یک خاصیت دیگری هم دارد که هزار مرتبه عجیب‌تر از فقره اولی است و آن این است که کلمات عربی و فارسی را که گرفته بهمان معانی اصلی خود باقی نگذاشته بلکه آنها را بمعانی عجیب دیگری که با معانی اصلی ادبی مناسبتی ندارند (مناسبت بعیدی دارند) استعمال میکند مثلاً روزگار بمعنی باد، بیکار یا بکار بمعنی عزب، وزنه بمعنی خزینه، مسافر بمعنی مهمان، سوخته بمعنی طلاب، سربست بمعنی آزاد، اختلال بمعنی انقلاب، چراغ (یا چراق) بمعنی شاگرد، قسا بمعنی بد، اختیار بمعنی پیر، گنج بمعنی جوان، اشقیاء بمعنی قطاع الطریق، وجود بمعنی بدن، آرزو بمعنی میل، پول بمعنی تمبر پستی الخ و نه هزار و نهصد و نود کلمه دیگر که ذکر آن بطول انجامد و بسیار مضحک و با مزه است و درست مثلش کتاب لغتی است که شخص از یک زبانی بزبانی ساخته و تألیف کرده باشد مثلاً از عربی بفارسی ولی بجای آنکه کلمه عربی

فرنگی مختلف را متصل با جا و بیجا تکرار میکنند (البته بجای این عبارت «امروزها هوای طهران سرد شده و فقرا در زحمتند» مینویسند «امروزها بارقه برودت! با صولت استیلا کارانه خود - طهران را» اشغال کرده!!! و زحمت مرارت کارانه آن، در میان صفت فقیر - عرض اندام نموده و با مشکلات فوق البشری، - امرار حیات مفلوکانه میکنند؟ . . . . . این نقطه های سجاوندی که علامت وقف یا فصل یا تعجب یا استفهام است نیز در مملکت مخترعین آنها قواعدی و محلّ استعمال مخصوصی دارند و باین فراوانی و بیجا استعمال نتوان کرد. البته تعجب نخواهید کرد که امضای محرّرين این گونه مقالات منطق الطیري نیز بهمان غرابت و بقول خودشان «طلسم کارانه» یا «طلسم» است مثلاً جناب م.ع. یا ص.د. یا صیمی یا حکمت ناجی یا جودت یا عرفی، ذوقی و هكذا که آنها تقلید مخلص (یعنی تخلص) عثمانیها است. خیلی مایل بودیم که ذیلاً محض خالی نبودن عریضه چند قطعه نیز از آخرین نمونه های «فارسی خان والده» برای توضیح مطلب بمثال درج نمائیم ولی یک نکته مهم مارا از این کار جلوگیری کرد و آن عادت عجیبی است که مردم ایران با استخراج و استنباط معنی عیجوتی شخصی و کنایات از هر اشاره و کلمه ای دارند و کلیات مسائل را بر مثال آن حمل میکنند و همیشه تصور میکنند که مقصود از هر مسئله کلی تنقیدی قانون کلی آن نبوده بلکه عمده مصداق معینی از آن کلی است چنانکه در بعضی از مقالات گذشته ما همین کج فهمی و سوء تأویلها شد. ما در همین باب یعنی توجه عامه باقتضای شخصی و گشتن بی امور قال و قیل انگیز و صرف نظر از روح و نکته عبرت و حکمت مندرجه در مقالات تنقیدی و منجر شدن این فقره بملاحظه و احتیاط زیاد نویسندگان در ذکر مثل و مثال و تنگی دایره کلام بر نقادان بیغرض در شماره های آینده مستقلاً یک تبصره ای خواهیم نوشت. X

## شطح

زمانی درس علم و بحث تنزیل  
که باشد نفس انسان را کمال  
زمانی شعر و شطح و حکایات  
که خاطر را بود دفع کلالت  
(سعدی)

بازی شطح هم مثل همه چیزها و کارهای دیگر در فرنگستان ترقی بسیار نموده و امروز این فن نیز مانند فنون دیگر دارای علما و نویسندگان مشهور و روزنامه های مخصوص زیادی است و اغلب روزنامه ها و مجلات علمی و سیاسی و غیره و حتی روزنامه های رسمی و نیم رسمی از قبیل تایمس مشهور لندن و غیره برای شطح در ستونهای خود جای مخصوص و نویسنده علی حده ای دارند که اگر هر روز هم نباشد لا اقل هر چند روزی یکبار مسئله ای در خصوص شطح طرح مینمایند و گاهی صورت یک دست بازی مشهوری را که در بین دو استاد واقع شده درج نموده و در آن خصوص تنقیداتی مینمایند و از بعضی حرکات با اقامه دلایل و براهین تکذیب و از برخی دیگر تعریف مینمایند و خوانندگان خود را بیعضی بکات دقیقه فن ملتفت و متوجه میسازند و گاهی یک مسئله ای را جاع بشطح طرح مینمایند و مثلاً میگویند یک دست بازی شروع شده و حالا پس از کشتار خیلی از سوارها و پیاده ها بازی بجائی رسیده که طرفی که بهره سفید بازی میکند دارای

(بجای افسوس که)، «مع المنونیه»، «مع المسار»، «لحلّخه پردازانه»، «جریمه دار»، «معنیدار»، «زاممدار» . . . الخ که در حساب نگنجد. یک خاصیت عجیب دیگر آن زبان نیز که منحصر بفرد است آنست که قسمت مهمتی از آن زبان از ترجمه تحت اللفظی زبان فرانسه بعمل آمده و علاوه بر این خاصیت غریب در زبان معمولی که دلیل فقدان ذوق و روح مخصوص زبان است در ترجمه کلمات فرنگی و اصطلاحات علمی و ادبی و فلسفی و غیره نیز هیچ نوع زحمت بخود نداده و با کمال سادگی مضحک عین معنی تحت اللفظی عربی آن اصطلاحات را داخل زبان خود نموده اند و این فقره بکلی قیاسی است و بدون معطلی هر کلمه مشکل فرنگی را میشود تحت اللفظ عربی کرد و از آن اصطلاح ترکی ساخت. مثال این فقره هم بیحد و حساب است مثلاً ذهیت (۱)، لایوت (۲)، افاق (۳)، حال حاضر (۴)، عین زمان (۵)، عصیت (۶)، ضربه حکومت (۷)، مکتب سعدی (۸) (یعنی شیوه او)، تقدیر (۹)، عکس العمل (۱۰)، سپاه (۱۱) (یک سپاه سیاسی)، آهنگ (۱۲) و هكذا هزاران اصطلاحات دیگر.

## الفاظ بی معنی جدید الاستعمال در ایران

حالا بدبختانه از تأثیر این ادبیات (!) زبان مصنوعی روسه و سواس و مقلدین باکوئی و گنجه ای آنها و این شله قلمکار عجیب و مخصوصاً از برکت قدوم ادبای خان والده در بعضی از دار السلطنه ها و در خود دار الخلافه که باید مرکز سرمشق و نمونه زبان دری باشد یک مولود غیر طبیعی و ناقص الحلقه ای زائیده شده که قسمتی از مقالات که روی سخن هم در آنها بعامة است بدان زبان عجیب نوشته میشود. اگر تأویل به تنقید شخصی نمیشد ما مقداری از نمونه های خیلی عجیب این منطق الطیر تازه را بدون زحمت تفتیش و تصفح اینجا درج میکردیم ولی چون خوانندگان ایرانی خوب با این زبان غیر طبیعی آشنا هستند لازم بدرج نمونه های زیاد نیست و فقط چند کلمه از مفردات آن کافی است که ملاحظه کنندگان بترکیب آن نفرین کنند مثلاً «عرض اندام» یعنی ظهور، «انبات وجود» یعنی حضور، «ناجی مملکت» یعنی نجات دهنده، «عنعات» (!) یعنی روایات (و گاهی یعنی آباء و اجدادی) «لا قید» یعنی بیقید، «لا قیدانه» (!) «لغو گردید» یعنی بهم خورد، «مدهش» یعنی وحشتناک، «اشقیاء» یعنی دزدان، «متجاسرین» یعنی متمردین، «خاطرات» یعنی یادداشتها، «زاممداران امور» یعنی اولیای دولت، «عنودانه»، «خویشاوندی منشانه»، «وضعیت» یعنی اوضاع، «موقعیت» یعنی موقع، «جریمه دار»، «متحسّس»، «محرورانه»، «در اطراف صلح»، «در اطراف واقعه زنجان» یعنی راجع بآن مسئله، «مادام که» یعنی مادامیکه، «تکدیر» یعنی تویخ، «صمیمانه» یعنی صاف و بیغرض، «انتحار» یعنی خودکشی، «طنین انداز شد» یعنی منتشرشد، «معکس افکار» یعنی نماینده خیالات، «مفکوره» یعنی فکر، «روح زیه» یعنی پاک . . . . . و غیره و غیره الی غیر التهایه.

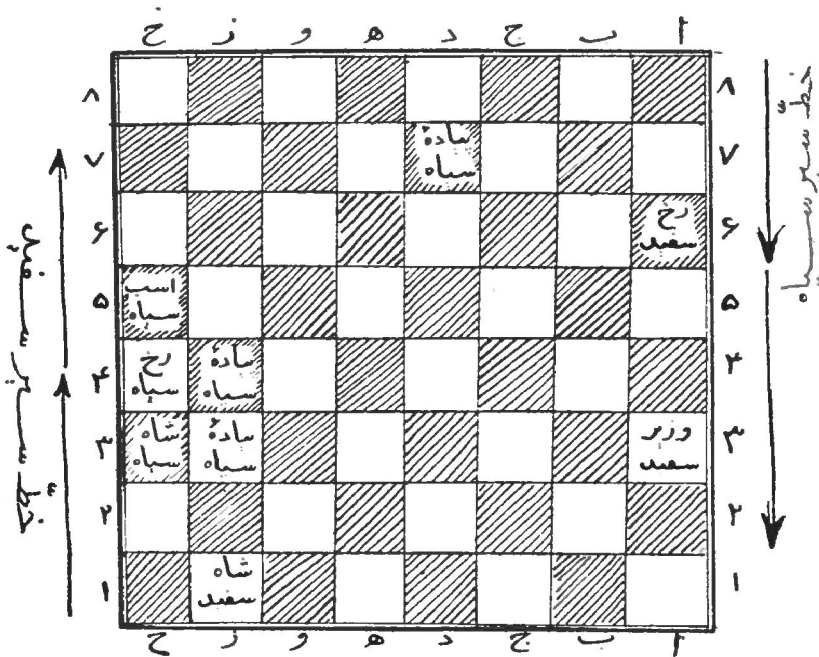
علاوه بر اینها یک سجاوندی بازی غریبی نیز در اینگونه منشآت هدیبانی و پرت (۱۳) رایج شده که از عجیب ترین مضحکات است مثلاً علامات سجاوندی

Satisfaire (۳)	Immortel (۲)	Mentalité (۱)
Nervosité (۶)	En même temps (۵)	Moment présent (۴)
Admiration (۹)	Ecole de . . . (۸)	Coup d'Etat (۷)
Excentrique (۱۳)	Harmonie (۱۲)	Figure (۱۱)
		Réaction (۱۰)

و از یزو مثلاً علامت خانه ششم از رَج هفتم که در تصویر فوق دارای این علامت \* است «۷و» میشود و علامت خانه چهارم از رَج چهارم که دارای علامت + است «د» و قس علیهذا.

ما در ذیل محض نمونه یک مسئله نسبتاً آسانی طرح مینمائیم و از خوانندگان کاه که در فن شطرنج دستی و هوسی دارند خواهشمندیم جوابهای خود را بنا بفرستند:

مسئله ۱



چنانکه دیده میشود سفید دارای شاه (ش) است و وزیر (و) و یک رخ (ر). شاه در خانه «ز۱» است و وزیر در خانه «و۳» و رخ در خانه «ب۶». سیاه دارای شاه است (ش) در خانه «ح۳»، یک اسب (س) در خانه «ح۵»، یک رخ (ر) در خانه «ح۴»، و سه پیاده (پ) در خانه‌های «ز۳»، «ز۴»، «د۵».

سفید باید شروع بیازی کرده و در حرکت سوم کیش داده و

سیاه را مات نماید.

چنانکه گفته شد خط سیر سفید از پائین بطرف بالاست و سیاه بر عکس.

بمشترکینی که جواب صحیح این مسئله را اول بفرستند یک کتاب بعنوان جایزه فرستاده خواهد شد و در شمارهای آینده کاه هم جواب مسئله در خود روزنامه با اسامی اشخاصی که جواب صحیح فرستاده باشند درج خواهد شد.

در خصوص تاریخ اختراع شطرنج و کیفیت بازی آن و شطرنج بازهای مشهور و نرقیاتی که در آن فن بعمل آمده در نظر است در آتیه مقاله مفصلی در کاه درج شود و عجالتاً در این شماره برای محک هوس خوانندگان بطرح یک مسئله قناعت شد.

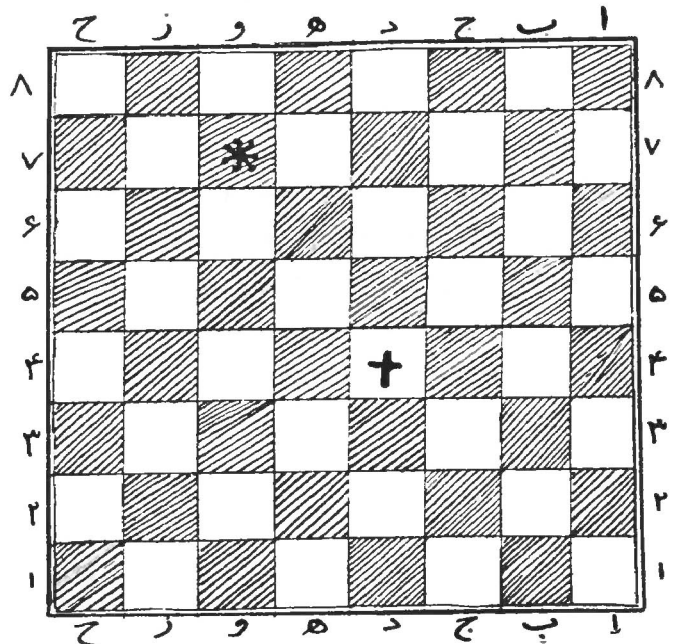


سپاسگذاری ارمنیان مقیم برلن بدولت ایران

اخیراً در اواخر ماه صفر گذشته ارمنیهای مقیم برلن هیئتی را بریاست آقای ایپلکجیان که از مشاهیر و از پیشقدمان ملیون آن ملت است مأمور

فلان عده مهره از سواره و پیاده و طرفی که مهره سیاه بازی میکند فلان عده مهره دارد و خانههای مهره‌های طرفین را هم معین میکند و آنوقت میرسند که خوب حالا میخواهیم بینیم سفید چطور در دو حرکت یا سه یا چهار حرکت میتواند سیاه را مات نماید و بعدها در شمارهای آینده روزنامه جواب مسئله را چه از طرف خود و چه از طرف اشخاصی که جواب را پیدا کرده و با دارة روزنامه فرستاده اند درج میکنند. این گونه مسائل یکی از بهترین راههاست برای فرا گرفتن فن شطرنج و بعلاوه تفریح خاطر و مشغولیت خونی هم میباشد و چون حکم ورزش فکر و خیال را دارد بشدریج فکرا روشن و اسباب اصابت رای و سرعت انتقال میگردد. اینگونه مسائل عموماً دارای چند شرط میباشد اولاً بطور عموم مهره سفید از پائین بالا می‌رود و مهره سیاه از بالا پائین یعنی همیشه باید تصور نمود که مهره سفید در اول بازی در خانه پائین چیده شده بوده و مهره سیاه در بالا و از این قرار مثلاً پیاده سفید همیشه بطرف بالا می‌رود و پیاده سیاه بطرف پائین. ثانیاً باید با فلان عده حرکت طوری طرف را مات نمود که هیچ راه گفتگو و چاره‌ای برای طرف باقی نماند که بتواند بگوید اگر فلان حرکت را کرده بودم مات نمیشدم و هکذا. ثالثاً همیشه حرکت اول با سفید است و مثلاً اگر در مسئله شرط شده که سفید باید سیاه را در دو حرکت مات نماید سفید شروع میکند و یک حرکت مینماید و سیاه جواب میدهد و سفید حرکت دوم را مینماید و باید کیش بدهد و سیاه مات باشد. رابعاً همیشه صفحه شطرنج باید طوری گذاشته شده باشد که اولین خانه اولین رَج بازی کن از طرف دست راست سفید باشد یعنی باید تصور نمود که در اول بازی رَج طرف دست راست هر دو حریف در خانه سفید بوده است خامساً قرار بر این شده است که در این گونه مسائل همیشه سفید سیاه را مات مینماید.

برای تسهیل کار عموماً برای مهره‌ها علامتی قرار داده‌اند و ما هم همین کار را میکنیم یعنی علامت ذیل را برای مهره‌ها وضع میکنیم:  
پیاده = پ. شاه = ش. وزیر = و. فیل = ف. اسب = س.  
رخ = ر. علامت کیش + است و علامت زدن مهره ×.  
برای خانه‌های شطرنج نیز علاماتی هست از قرار ذیل:



از اخبار تاریخی حقیقی را با عبارت پردازی مترسلاسه و خطب و نطقهای جلوس سلاطین و وصایا تلافی و پرکرده‌اند ولی از پردرگد اول باینطرف اخبار خونی در دست بود. خداینامه و کتب نظیر آن خیلی مبالغه آمیز و آب و تاب دار و بسیار منشیانه (بدیمی) بوده چنانکه ملخص عربی که از آنها بالواسطه برای ما مانده باز پر از صنایع بدیمی و متکلفانه است. مخصوصاً جاحظ در کتاب «الیان و التین» گوید در خصوص شموپیه و سعی آنها در اثبات فضل عجم بر عرب قریب باین مضمون گوید «هر که بخواهد ادب و تربیت عالی و صنعت تمثیل و عبرت و عبارت پردازی لطیف و تصورات نیکورا بفهمد نظری بسیرالملوک و تاریخ سلاطین بیندازد» (۱). حزه اصفهانی نیز در باب کتب تاریخ ایرانی شبیه اینرا میگوید. این داستانهای مبالغه آمیز و شاه پرستانه و مقید بصحت نسب سلاطین بوده و نفوذ طبقه نجبا و اشراف و موبدان نیز در آن داخل شده بود و نیز همجا حماسی و رزمی بوده و سعی داشتند مقام و شکوه ایران را بلند کرده و بدین واسطه قبول عامه و رواج پیدا کنند. بعدها بعضی حشو و زواید نیز از طرف متأخرین بر داستانهای افزوده شده مانند مضامین کتیبه‌های قبور سلاطین و غیره. با وجود همه نواقص یا معایب که داشته باز خداینامه که یک کتاب تاریخ رسمی بوده و در زمان ساسانیان نوشته شده بود بهترین مأخذ تاریخی مخصوصاً در قسمت راجع ساسانیان بوده.

چون همه کتب تاریخی و قصه‌های موجود در ادبیات پهلوی بجز کارنامه اردشیر از میان رفته و ترجمه‌ها و تهذیبهای مستقیم عربی از کتب تاریخی پهلوی نیز مفقود شده بدینجهت بعضی نقاط برای ما بکلی تاریک میماند مثلاً نمیدانیم آیا علاوه بر خداینامه یک کتاب دیگری نیز بزبان پهلوی در تاریخ عمومی ایران موجود بوده و یا آنکه اختلافات جزئی که اکثر آن راجع بجزئیات ولی بعضی هم تا اندازه‌ای عمده هستند و بظن قوی همین اختلافات در نوشتجات پهلوی هم بایستی بوده باشد فقط از تهذیبه‌ها و اصلاحات مختلف خداینامه پیدا شده‌اند. حدس اینکه بعضی نسخه‌های این کتاب علاوه و ضمیمه‌ها از سایر کتب پهلوی مثلاً از قصه بهرام جویین پیدا کرده بعد نیست (۲). بهرام موبد شهر شاپور (در ولایت فارس) بقول حزه اصفهانی بیشتر از بیست نسخه مختلف خدای نامه را با هم مطابقت کرده و بواسطه تطبیق اختلافات آنها یک اصلاحی خود بعمل آورد. موسی بن عیسی کسروی نیز از اختلاف نسخ شکایت میکند ولی هر دو شکایت از اختلافات در باب عدده سالهای سلطنت بعضی از پادشاهان است و مخصوصاً کسروی از اغلاط ترجمه سخن میراند که راجع بترجمه‌های عربی است (۳). ولی هر حال از مطالعه تاریخ طبری و مخصوصاً مطابقت آن با سایر مأخذ عربی و فردوسی معلوم میشود که بعضی قسمتهای بزرگ تاریخ سلاطین ایران اصلاً در مأخذ اصلی پهلوی تا اندازه‌ای بسباق مختلف بوده چنانکه طبری در قسمت راجع بتاریخ ایران اغلب دو روایت آورده که یکی از آنها با روایت ابن بطریق و ابن قتیبه که مأخذشان ترجمه ابن المقفع بوده مطابق میآید و دیگری با روایت الیقوتی و اغلب با فردوسی که بواسطه ترجمه عربی بلکه بواسطه نسخه فارسی متن پهلوی منتهی میشود موافق است. هر دو این رواینها باز اغلب در اساس و صفت اصلی متحد بوده

(۱) اصل عبارت جاحظ چنین است «و من احتاج الی العقل و الأدب و العلم یا المراتب و العبر و المثلات و الألفاظ الکریمه و الممانی الشریفة فلینظر الی سیر الملوک» [محصل].

(۲) این قصه بآن تفصیل که حد آگاه در اواخر عهد ساسانیان پرداخته شده بود ظاهراً در اصل خداینامه نبوده چنانکه در ترجمه ابن المقفع نیز (بحسب آنچه از کتب ابن قتیبه و ابن بطریق مستفاد میشود) حکایت بهرام جویین با اختصار بوده. قسمت مهمی از این قصه پهلوی در الأخبار الطوال دینوری و در نهایت الأرب منسوب با و در ترجمه طبری بلعی و در تاریخ یقوتی و هم چنین در یکی از دو مأخذ طبری و در کتاب مسعودی برای ما مانده [نولدکه].

(۳) ظاهراً مقصود از نسخه‌های خداینامه هم که در دست بهرام موبد بوده ترجمه عربی آن کتاب بوده بدست ابن المقفع نه اصل پهلوی. این خیال را تأیید میکند اینکه حزه اصفهانی سیر الملوک بهرام را «اصلاح» مینامد نه «نقل». کریستین نیز در کتاب «اولین انسان و اولین پادشاه در تاریخ اساطیری ایرانی» همین عقیده را اظهار کرده (صفحه ۸۲) [محصل].

نموده که در سفارت علیه دولت ایران در برلن حضور بهم رسانده و از طرف دسته مزبور و ملت ارمنستان عرض تشکر و امتنان از رفتار انصاف جوانان ایران که در ایران همیشه با ارامنه شده و هم از همراهی و محبت ایرانیان با مهاجرینی که در موقع جنگ بچاک ایران پناه برده بودند بنماید. هیئت مزبور در تاریخ مذکور در فوق در سفارت ایران حضور بهم رسانده و شرحی مبنی بر مراتب مشروحه در فوق و در تشکر از ملت ایران بیان نمود و منجمله اظهار داشت که رئیس الوزرای ارمنستان در آخرین نطق خود در مجلس شورای ملی ارمنستان گفته است که در بدترین موقع سختیها و مصائب ما ایران بهترین دوست ما بوده است. آقای ایلیکجیان هم در این خصوص گفت که حقیقه عقیده هر شخص ارمنی چه در خود ارمنستان و چه در اروپا و یا در هر مملکت دیگر دنیا عین عقیده فوق رئیس الوزرای ارمنستان است و از جناب وزیر مختار ایران استدعا نمود که مراتب تشکرات صادقانه ارمنیها را بدولت ایران تبلیغ نماید.

## منشأ قدیم شاهنامه

و مأخذ اصلی آن

— ۳ —

در شماره گذشته دامنه سخن در اینموضوع بدانجا رسید که شرحی در باب کتب سیر الملوکهای عربی که اسامی آنها بما رسیده دادیم و وعده کردیم که در این شماره ابتدا مرید توضیحاتی در باب خداینامه و ترجمه‌های آن داده و از مترجمین و مؤلفینی که در قرون اولی اسلام در باب ایران قدیم و تاریخ و آداب آن در عربی و فارسی تألیفات کرده‌اند و از کتب آنها شرح مختصری داده بدنیاله مطلب در باب اصل شاهنامه پردازیم اینک میخواهیم سخنرا از آنجا گرفته و بر حسب وعده بیایان برسانیم:

— خداینامه — سیرملوک الفرس — شاهنامه —

در باب خداینامه و ترجمه‌ها و تهذیبهای آن بهتر از همه آنست که ذیلآ ملخص آنچه‌ها که علامه تحریر و اعلم علمای این فنون استاد نولدکه در دیباچه خود بترجمه فصل تاریخ ساسانیان از تاریخ طبری آورده ذکر کنیم محقق مشار الیه گوید:

«خداینامه تاریخ ایران را از بدو خلقت تا اواخر ساسانیان شامل بوده و فرقی میان داستان اساطیری و روایات افسانه‌ای و سلاطین تاریخی نیکداشت و بدین جهت عربها و ایرانیان بعد از اسلام که مأخذشان این کتاب بوده اصلاً تصور اینرا نمیکردند که هوشنگ و رسم آن قدر تاریخی نیست که شاپور و بهرام جویین و سایر اشخاص تاریخی. داستانهای اساطیری که اساسش روی منقولات آوستاست بزور زمان خیلی تکامل و سسط و شاخ و برگ یافته و شرح و تفسیر و روایات موبدان و هیربدان در خصوص ابتدای خلقت و تمدن و ظهور قانون و غیره و همچنین بعضی نسبت‌نامه‌ها بر اصل آن داستان افزوده شده و مندرجات رومان اسکندر نامه که از مأخذ خارجی (یونانی) آمده بی سروصدا مثل اینکه اصلاً جزو داستان ملی بوده داخل و جزو کتاب شده. از دوره طولانی سلوکیان و اشکانیان هیچ چیز غیر از چند نام نمانده. از ساسانیان هنوز در خاطرها چیز زیادی بوده ولی با این همه از مؤسس این سلطنت (اردشیر) علاوه بر مطالب تاریخی صحیح خیلی داستانهای افسانه آمیز در افواه یا مأخذ کسبی بوده که در خداینامه غالباً همان افسانه‌ها داخل شده و از مطالب تاریخی کمتر آمده بود. از پادشاهان بعد از اردشیر تا زمان پردرگد اول (۳۹۲ - ۴۲۰) اخبار و تفصیلات خیلی جزئی میدانستند و از آثاری که از خداینامه مانده معلوم میشود که نقصان این قسمت

که در زبان پهلوی ظاهراً از آنها متعدد بوده است. یک قسم روایات و اخبار هم در طبری هست که حتی نه در کتاب گنم و نه در کتبی که مستقیماً یا بواسطه از ابن المقفع اخذ کرده‌اند و نه در فردوسی اثری از آنها نیست. منشاء این قسم روایات بسیار نادر یک و محتاج بتحقیق است (۱).

این بود قسمتی از آنچه علامه نولدکه در ۴۱ سال پیش در مقدمه کتاب پیامد و شاهکار خودش یعنی ترجمه و تفسیر قسمت تاریخ ساسانیان از تاریخ طبری (۲) آورده و مقصود عمده‌اش در آن مقدمه تحقیق و توضیح مآخذ روایات طبری در این باب بوده. برای تکمیل فایده باید بگوئیم که علاوه بر مترجمین مستقیم خداینامه و سایر کتب پهلوی راجع بتاریخ یا داستان و قصه و علاوه بر مؤلفینی که از روی ترجمه‌های مذکور کتبی پرداخته و یا آن ترجمه‌ها را تهذیب و تحریر کرده‌اند در قرون اولی اسلام و مخصوصاً از اوایل قرن دوم تا اواخر قرن چهارم مؤلفین و مترجمین زیادی بوده‌اند که یا سایر کتب ایرانی را غیر از تاریخ ترجمه کرده و بدین ترتیب کمک زیادی بوسعت اطلاعات و انتشار معلومات درباره ایران قدیم کرده‌اند و یا کتبی مستقل و یا فصول و قطعاتی در باب آثار و آداب و اوضاع ایران قدیم نوشته‌اند و از همه اینها سرمایه فراوان و انبوهی از اطلاعات در آن قرن جمع و منتشر شده و برستخیز روح ملی ایران و رونق مذنیات شعوبه کمک زیادی کرده و همین توشنجات زیاد بتدریج زمینه را برای هوس عمومی و رواج و قبول عامه داستانها و اشعار داستانی و شاهنامه صاف و تپه کرده‌اند.

از مترجمین پهلوی عبری غیر از مترجمین خداینامه که ذکرشان گذشت اسامی چند نفر دیگر در کتاب الفهرست آمده (۳) و از آنجمله‌اند آل نوبخت که اغلب افراد این خانواده مترجم بوده‌اند. نوبخت در زمان خلیفه عباسی منصور بوده و منجم بود و در سنه ۱۴۱ در بنای شهر بغداد اختیار ساعت نیک کرد (۴). پسرش ابو سهل فضل بن نوبخت از مترجمین پهلوی عبری و در خزانه الحکمه هارون الرشید بوده و کتاب نهمطان (۵) را در علم موالید و نجوم و چندین کتاب دیگر تألیف کرده که عمده ماخذش در آنها کتب ایرانی بوده. برادرش علی بن نوبخت و مخصوصاً برادر زاده او ابو سهل اسمعیل بن علی بن نوبخت از علما بوده‌اند. برادر زاده دیگر وی حسن

(۱) نولدکه بواسطه بعضی مطابقتها که میان روایات منقوله در کتاب گنم از ابو جعفر زرنشت و عین آنها در طبری میکند احتمال میدهد منشأ این روایات تالیف طبری موبد مزبور باشد که در اواسط قرن سوم میزیسته [محصّل].

(۲) در این کتاب استاد بزرگ برای اولین بار تاریخ ساسانی را تصفیه و روشن کرده و عمده سلاطین و تاریخ حقیقی جلوس و وفات و مدت سلطنت آنها را که معنای قرون مدیده بود و کسروی و حزه اصفهانی و بیرونی و موبدان اوایل اسلام از آن عاجز شدند بتحقیق حل کرده و در واقع این تاریخ را زنده کرده و منت بزرگی بر علم تاریخ گذاشته.

(۳) در این مقالات متسلسله هر جا که بکتاب الفهرست و عدد صفحات آن رجوع شده مقصود چاپ لائینزیک است از بلاد آلمان که در سنه ۱۸۷۱ میلادی باهتنام استاد فلورگل ما حواشی زیاد بطبع رسیده.

(۴) کتاب البلدان یعقوب (احمد بن ابی یعقوب واضح) چاپ لندن سنه ۱۸۹۲ میلادی، صفحه ۲۳۸.

(۵) کتاب نهمطان چنانکه اسم آن قرینه عجیبت است ظاهراً از روی کتب نجومی ایرانی برداشته شده بوده چنانکه از یک قطعه‌ای که از آن کتاب (قریب دو صفحه) در کتاب الفهرست نقل شده هم استنباط میشود.

و بیک اساس مشترک می‌رسند فقط حرف در اینجاست که آیا این اختلافات روایات قدیمتر از خداینامه است یا بعد از آن که آنها بیشتر مسئله ادبی است نه تاریخی.

از همه بیشتر فوت «سیر الملوک» ابن المقفع که حمزه و سایر مورخین که آنرا در دست داشته‌اند در ذکر بر سایر سیر الملوکها مقدم داشته‌اند اسباب تأسف است. ابن المقفع ظاهراً در ترجمه خود خیلی دقت و مطابقت آن بامتن اصلی مواظبت کرده و اگر چه قطعاً مایل بوده که ترجمه تاریخ سلطنت ایران را با ذوق معاصرین خود تطبیق دهد و شاید در مواردی که ملاحظه حسنیات منهدمی مسلمین در نظر بوده مانند سایر مؤلفین و یا تهذیب کنندگان این موضوع بعضی حذفها یا تغییرات بکار برده باشد (۱) ولی ظاهراً تصرفات زیادی در ترجمه نکرده و حتی دلیلی نیست بر آنکه در مواقع عبارت بردازی در نسخه اصلی پهلوی وی بیشتر از اصل قلم را جولان داده باشد و مخصوصاً مطابقت مندرجات کتاب او با سایر مآخذ مستقل که مستقیماً بدون واسطه او از اصل ترجمه کرده‌اند مثلاً شاهنامه‌ای که مآخذ فردوسی بوده این نوع بدگمانی را از او زایل میکند.

بواسطه تشیع تدریجی عمده زیادی از قطعات کتاب سیر الملوک ابن المقفع را ممکن است از کتب موجوده جمع آوری کرد ولی بدبختانه اینگونه قطعات هم اغلب از قسمتهای ادبی و عبارت بردازی آن کتاب است و از قسمتهای مهم کمتر مانده. از آنجمله در عیون الأخبار ابن ثیبیه چندین قطعه از سیر الملوک ابن المقفع موجود است که یکی از مفصلترین آنها در خانه کار فیروز است (۲). همان قطعه (یعنی عاقبت فیروز) عیناً یا فدری تلخیص در کتاب سعید بن بطریق خلیفه نصاری در اسکندریه معروف به اوتیکوس (که کتاب خود را در اواخر ایام خود نوشته) نیز موجود است. بدلائل چندی معلوم شده که مآخذ ابن بطریق هم در تاریخ ایران مستقیماً کتاب ابن المقفع بوده و مآخذ طبری در یک روایت خودش باز سیر الملوک ابن المقفع است ولی طبری مستقیماً از کتاب مزبور اخذ نکرده بلکه برای قسمت تاریخ ایران علاوه بر مآخذهای دیگر یک کتاب دیگری در دست داشته که یک سیر الملوک دیگری بوده که علاوه بر روایات دیگر از کتاب ابن المقفع هم اقتباسات داشته. کتاب گنم معروف به «اسیرنگر ۳۰» که ارتباطی میان او و طبری در اخذ از همدیگر نیست و کاملاً مستقل است نیز عیناً در قسمت راجع بتاریخ ایران و مخصوصاً در همان موارد که ضری دو روایت ذکر میکند دو روایت می‌آورد که بدو مآخذ اصلی قدیمی برمیگردد چنانکه در بعضی موارد مثل این است که یک نسخه طبری در دست داشته. هر دو کتاب هم طبری و هم کتاب گنم عیناً مثل هم از یک کتابی که بعضی اقسام آن از ابن المقفع و بعضی دیگر از یک مآخذ دیگر نقل شده بود اخذ کرده‌اند و اغلب بقدر امکان عین عبارت آنرا استعمال کرده‌اند و گاهی مختصرش نموده‌اند. آن مآخذ اصنی روایت دیگر که غیر از کتاب ابن المقفع است ظاهراً کتابی است که مآخذ یعقوبی (در حدود سنه ۲۸۸ میزیسته) نیز در خصوص تاریخ ساسانیان در مقدمه مختصر خود بتاریخ خلفای قبلسی بوده که اغلب با روایت دوم طبری و کتاب گنم مطابق می‌آید اگر چه یعقوبی بعضی جاها اخبار دیگری بآن روایت علاوه کرده. این روایت دوم اغلب با روایت فردوسی نیز مطابق می‌آید. حقیقت آن مآخذ دیگر (غیر ابن المقفعی) بر ما مجهول است و ممکن است یکی از سیر الملوکهای متعددی باشد که اسم آنها برای ما مانده. همه این سیر الملوکها بعد از ابن المقفع تألیف شده بوده‌اند زیرا که اولاً همه جا ابن المقفع اول اسم برده شده و بعد از آن محمد بن جهم برمکی که یکی از اتباع برمکیها بوده و برمکیها پس از وفات ابن المقفع بسرکار آمدند و مضمون آنست که مؤلفین همه این سیر الملوکها از کتاب پیشرو نامی خود یعنی ابن المقفع استفاده کرده‌اند ولی بطور تحقیق سبب اختلافات آن کتب با مال ابن المقفع در جزئیات و تفصیلات امور معلوم نیست. ممکن است بعضی از آنها از مآخذ غیر ایرانی هم روایات و داستانهای گرفته و داخل کرده‌اند (۳). بعضی دیگر از مؤلفین این سیر الملوکها هم شاید از کتب قصه‌ای (رومان) اقتباس کرده‌اند

(۱) حمزه اصفهانی در کتاب خود بابی مخصوص آورده در بیان آنچه در خداینامه بوده ولی ابن المقفع و محمد بن الجهم آنرا حکایت نکرده‌اند ولی این ققره جالب نظر است که بعد از آن حمزه با نظر طریق شروع بحکایت مطالب حذف شده خداینامه میکند که گوید چنین خواندم در کتابی که از کتاب ایرانیان موسوم به ابستا [اوستا] نقل شده بود [محصّل].

(۲) در عیون الأخبار استخراجاتی هم از کتاب التاج و کتاب آیین ترجمه ابن المقفع از پهلوی و کتاب اداب تألیف او نیز موجود است [نولدکه].

(۳) مؤید این ققره آنست که نه تنها تاریخ طبری و کتاب گنم بلکه یعقوبی هم در مآخذی که داشتند تاریخ یولیانیوس را که از رومان سرانی بتاریخ ایران داخل و مخلوط شده بود یافته و همانطور مثل جزو داستان ایران نقل کرده‌اند [نولدکه].



بن سهل بن نوبخت مخصوصاً جداگانه از مترجمین پهلوی مذکور شده (۱). دیگر موسی بن خالد و یحیی بن خالد بودند که بقول کتاب الفهرست در خدمت داود بن عبد الله بن حمید بن خطبه بودند و برای او از پهلوی ترجمه میکردند. چون حمید بن خطبه در سنه ۱۵۹ وفات یافته و پسرش عبد الله در سنه ۱۹۷ زنده بود لهذا ممکن است زمان این مترجمین باوایل قرن سوم بیفتد. دیگر ابو الحسن علی بن زیاد التیمی بوده و از جمله کتب او که ترجمه کرده زیج ایرانی معروف بود که آرا زیج شهریار میگفتند و چون این زیج ظاهراً در اواخر قرن دوم یا اوایل سوم ترجمه شده پس عهد زندگی مؤلف نیز از آن بدست میآید (۲). دیگر ابو جعفر [یا ابو حفص] عمر بن فرخان طبری بود که از منجمین بود و در خدمت یحیی بن خالد بن برمک و فضل بن سهل و در دربار مأمون عباسی بوده. اسحق بن یزید و اسحق بن علی بن سلیمان نیز از مترجمینی بودند که ذکرشان در شمارهای سابق گذشت و حاجت بتکرار نیست. دیگر سلم مدر کتابخانه مأمون عباسی (بیت الحکمه) است که از پهلوی به عربی ترجمه میکرد.

غیر از مترجمین مذکور هم عدّه زیادی از علما بودند که بکتب ایرانی بلا واسطه دسترس داشته‌اند و مؤلفات آنها پر بوده از اقتباسات و اقتضافات از کتب ایرانی و همچنین مورخین و نویسین بزرگ عرب که دقت و استقصاء کاملی در تحقیق مستوفای تاریخ و انساب عرب داشتند نیز بتاریخ و انساب ملل مجاوره اعراب هم محض روشن ساختن تاریخ خود اهتمام مخصوص داشتند. جمعی دیگر از علما هم بودند که از شعوبه یعنی ملت پرستان ایرانی بودند و چون در مجادله سخت با طرفداران ترجیح عرب بودند محض کشف دلایل تازه بر مستعای خودشان رجوع بهمه زوایای آثار تمدن ایرانی میکردند. این طبقه اخیر اقوالشان کتر سندیت دارد و مثل مورخین حقیقت جوی و بیغرض نتوان بقول آنها اعتماد کامل کرد. ولی از طرف دیگر بیشتر روح ملی ایران و مخصوصاً اهتمام باحیاء آثار عظمت و شکوه گذشتگان و میل شدید بفخر و مباهات به نیاکان و حماسه و رجز و مفاخرت و مناسبت در مقابل اعراب که منشأ (یا یکی از اسباب) نهضت شعر و حماسه رزمی ایرانی شد از این محاصمه شعوبی و تألیف کتب فضل العجم علی العرب و فضل العرب علی العجم بجنبش آمد. نگارنده را عقیده آنست که مخصوصاً قسمت عمده همه انواع ادبیات در زبان فارسی و حتی خود شعر عروضی و نظم قصاید و مدح و هجا و بزم و رزم و تمام انواع شعر بمعنی معمول دوره اسلامی آن و طرز کتابت و انشاء و انواع علوم و آداب کلام از عرب بایران آمده و این ملت فاتح که در سایر شعب ترقی و علوم عقب بود بزرگترین تحفه اش بتمدن دنیا زبان بیامند و عالی و وسیع خودش بود با هزاران هزاران فنون و علوم ادبی و صنایع راجع بان زبان و صد هزاران اشعار و خطب و حکم و امثال و سیر و روایات و منقولات شفاهی و نشیده‌های عشق طبیعی بلاوه ضبط و دقت و صحت روایت در تاریخ و تقلید بانساب که بدیخانه ملت ما از قدیم مهم بمساعده و سست کاری در

این امور بود و اکنون هم بدیخانه آثار نمایان آن در تاریخ و روایت و لغت باقی است و بعبارة اخیری اعراب در کلیه آنچه علوم منقول خوانند از انساب و روایات و اشعار و لغات و نحو و صرف و امثال و وقایع و ایام مشهوره و غیره دقت و مواظبت کامل داشتند و بعضی ملل متمن دیگر در علوم فلسفی و طبیعی و حساب و هندسه ترقی کرده بودند و ایرانیان مانند هندیان بیشتر بفلسفه روحانی و حکمت و عبرت و معانی اخلاقی و فلسفی و تأویلی هر مطلب متوجه میشدند. در کتب ما امثاله این مطلب بسیار فراوان است و خیلی حکایات پر معنی و نکته دار دیده میشود که در جزئیات مقدّماتی آن بکلی مساعده شده و بفلسفه آن پرداخته شده مثلاً شبیه باین مینویسند «گویا هارون الرشید بود یا یکی از سلاطین صفویه در دمشق یا نیشابور در سنه ۲۰۰ هجری یا سنه ۱۰۰۰ بیکی از ملوک اطراف یا وزیر خود چنین نوشت .....» و آن وقت یک مطلب پر معنی و حکیمانه ذکر میکنند.

باری مقصود آن بود که توجه بجمع و تدوین تواریخ گذشته و مخصوصاً آثار عظمت سلاطین و وقایع مشهوره آنها و نسب بزرگان ایران و مفاخرت باجداد از تأثیر عرب بود و ترتیب مفاخرت و مباهات قبایل و یا نسلهای مختلف عرب با همدیگر و اشعار اولئیک آبائی قبیله بیئلهم و نظیر آن در میان اعراب باعث سرایت همین حس شد در میان ایرانیان که آنان نیز ابتدا باشعار و اثر عربی شروع بتعداد مفاخر و ستایش گذشتگان قوم کرده (۱) و بتدریج در زبان بومی خود نیز بدانگونه سخن سرودند و حتی ممکن است شاخ و برگ و آب و تابی که داستانهای رستم و اسفندیار و سهراب و برزو و بیژن و منیژه و سیاوش و فرامرز و گرشاسپ و بهمن و گودرز و سام و تریمان و زال و غیره پیدا کرده و مخصوصاً در افواه قصه گوین و نقلان قدیم کارها و سرگذشتهای این پهلوانان رواج و رونق گرفته نیز خالی از تأثیر و تقلید قصص پهلوانان ملی عرب و داستانهای خیلی شایع آنها نبوده مانند سرگذشتهای عتره بن شداد عنبی (۲) و عمرو بن معدیکرب (۳) و بنی هلال (۴) و غیره که با احتمال

(۱) مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف (صفحه ۱۰۲) گوید «در مقابله و معارضه کتاب مقاتل فرسان العرب تألیف ابو عبیده معمر بن المثنی ما نیز کتابی موسوم بمقاتل فرسان العجم نوشتیم که در آن وقایع سواران نامدار و دلاوران از پادشاهان و سایر طبقات ایران را و سبب قتل آنها را و وقایع و جنگهای مشهور آنها را درج کردیم» همچنین در مقابل کتب موسوم به «جهرة انساب العرب» ابن خردادبه «جهرة انساب الفرس» در انساب ایرانیان قدیم نوشته.

(۲) عتره بن شداد بن عمرو [یا عمرو بن شداد] بن معاویه القبیسی پهلوان و شاعر معروف عرب است که در سی سال قبل از هجرت شهرت یافته و مشهورترین پهلوانان عرب شده.

(۳) ابو ثور عمرو بن معدیکرب شاعر و پهلوان معروف عرب که بنا بر روایات در سنه ۵۳۰ میلادی متولد شده و در سنه ۲۱ هجری وفات کرد. مشار الیه از تراد نجای عین و از قبیله بنی زبید بوده و بواسطه زور خارق الماده که بوی نسبت میدهند معروف بوده.

(۴) بنی هلال قبائل بدوی بودند که در زمان خلفای عباسی در عربستان تاخت و تاز کرده و بیسته تاراج داشتند و بعدها خلفای فاطمی و قرامطه آنها را مغلوب کرده و در مصر مسکن دادند.

(۱) کتاب الفهرست، صفحه ۲۴۴.

(۲) در باب زیج شهریار گولیوس (Golius) مفصلاً در حواشی بسیار مفید خود بکتاب الحركات السماوية و جوامع علم التنجيم تألیف احمد بن محمد بن کثیر قرطانی شرح میدهد این کتاب قلمداد دست نگارنده نبود.

سعيد بن حُميد کاتب طوسی است که کتب متعددی در ذمّ عرب و مدح ایرانیان و فضیلت ایشان بر آنها داشته<sup>(۱)</sup>. ابو الحسن علی بن عیسه الریحانی نیز از مؤلفین و علمای بزرگ که معاصر مأمون عباسی بود هم کتبی راجع بروایات ایران نوشته بوده<sup>(۲)</sup>. ابو عبد الله محمد بن عمران بن موسی بن سعید بن عبد الله خراسانی معروف به مرزبانی (متولد سنه ۲۹۷ و متوفی سنه ۳۷۸) نیز کتابی داشته در اخبار ایرانیان قدیم موسوم به «کتاب الأوائل»<sup>(۳)</sup>. ابو الفضل احمد بن ابی طاهر طیفور خراسانی الأصل و بغدادی المولد (۲۰۴ - ۲۸۰) نیز درباره هرمن بن کسری انوشیروان کتابی نوشته بوده است<sup>(۴)</sup>. دیگر اسحاق بن سلمه ایرانی الأصل مؤلف کتاب «فضل العجم علی العرب» است<sup>(۵)</sup> و داود بن الجراح که در اواسط قرن سوم میزیسته و بقول مسعودی در مروج الذهب کتاب جامع و خوبی در تاریخ ایران و سایر ملل نوشته بود<sup>(۶)</sup>. ابن خردادبه (ابو القاسم عید الله بن عبد الله<sup>(۷)</sup>) مؤلف «کتاب المسالك والممالک» معروف که در دست است هم کتاب تاریخی داشته که فوت آن مایه بسی تأسف است زیرا که مشار الیه دسترس بکتاب قدیمه ایرانی داشته و مأخذ عمده‌ای در این باب بوده و تعالی در کتاب غرر از آن کتاب نقل میکند و مسعودی در مروج الذهب از آن خیلی بمبالغه و مدح حرف میزند.

غیر از اشخاص مذکور که بطور نمونه از علما و محققین قرون اولای اسلام که درباره ایران و تاریخ و آداب آن بزبان عربی نوشته‌اند ذکر شد اسامی و مؤلفات عدّه خیلی زیادی نیز از علما و کتب آنها در کتب موجوده برای ما مانده که در سه چهارم قرن اول که سرمایه انبوهی از آثار و آداب و اخبار ایران هنوز در دست بود آنچه ممکن بود تدوین کرده بودند و بدبختانه قسمت معظم آنها از میان رفته. برای آشنائی با ساسانی این گونه کتب و مؤلفین کتاب الفهرست ابن الندیم و کشف الظنون حاجی خلیفه از ماخذ عمده‌اند. معلوم است که در سه قرن اول اسلام که زبان تحریر ایرانیان مسلمان هم عربی بود خود آنها نیز خیلی در باب ایران و تاریخ و آداب آن نوشتند لکن طریقه تحقیق و تألیف از عرب بود. موضوع کتب راجع بایران قدیم هم تاریخی نبود بلکه از هر نوع رسوم و آداب و سیاست و اخلاق و علم نجوم و غیره بوده و مخصوصاً کتب زیادی در خصوص اعیاد ایرانیان و **مخصوصاً** نوروز و مهرگان موجود بوده.

از کتبی که فعلاً در دست ما باقی است و اخباری از ایران قدیم بواسطه آنها بما رسیده عمده آنها در عربی «عیون الأخبار» ابن قتیبه<sup>(۸)</sup> است و کتاب تاریخ یعقوبی<sup>(۹)</sup> و «الأخبار الطوال» دینوری<sup>(۱۰)</sup> و کتاب

قوی در قرون اولای اسلام در افواه قصه گویان عرب مبلی از این داستانها (که بعدها هسته قصه‌های دایر بین العوام مانند رومانهای معروف موسوم به «سیره عنتر» و «سیره ابوزید» «پنی هلال» و غیره شد و ورد زبان و نقل مجالس «راویان اخبار و ناقلان آثار» گردیده) دائر و سائر بوده است<sup>(۱)</sup>. در ابتدا یعنی همان قرن اول هجرت که عربها بجمع و تدوین انساب خود اهتمام کردند و نساین بزرگ از آن قوم بظهور آمد در کتب نسب خودشان از انساب سلاطین ملل مجاوره نیز درج کردند و مخصوصاً کالی (محمد بن سائب) و پسرش هشام که ذکرشان گذشت از مشهورترین آنها بودند و اطلاعات زیادی نیز از افواه در باب ایران ثبت کردند. روایات هشام بن محمد یکی از ماخذ مهم طبری در باب تاریخ ایران است در صورتیکه میدانیم این نسب نویس و مورخ تاریخ عرب عمده سر و کارش با تاریخ عرب بوده و اگر بتواریخ ملل دیگر اشاره‌ای کرده عرضاً و استطراداً بوده است<sup>(۲)</sup>. سایر نساین معروف عرب نیز ظاهراً از نسب سلاطین ایران سخن رانده‌اند. در مجمل التواریخ در فصل راجع بطنقه کیانیان گوید «نخستین ایشان کعباد بود و اندر نسب چنان خواندم از ابن المقسم و عطا و شعی و دغفل که صاحب روایت عرب اند کذا قال صاحب النسخة قال کان کعباد ابن الزاب الذی یقال له المجوس (؟) زو و بروایتی گویند پسر کیکامه بود... دغفل نسابه (حجر بن الحارث کنانی) در سنه ۵۰ هجرت بوده و حتی عهد حضرت رسول را نیز درک کرده و سه نفر باقی نیز از قرون اولای اسلام بودند<sup>(۳)</sup>. غیر از اینها علان معروف بشعوبی است که اصلش ایرانی بوده ولی در انساب عرب اختصاصی داشت و در کتابخانه هرون و مأمون عباسی بود و کتب زیادی در قدح انساب عرب تألیف کرده<sup>(۴)</sup>. محمد بن القاسم التیمی مشهور بابو الحسن النسابه از اهل بصره نیز که اعلم علمای نسب علی الأطلاق بوده و ظاهراً در اواخر قرن سوم یا اوایل چهارم میزیسته کتابی موسوم باخبار الفرس و انسابها تألیف کرده بوده<sup>(۵)</sup>. از عمیر کسری که مسعودی در مروج الذهب بکرات از وی بواسطه ابو عیبه معمر بن المتی راجع بتاریخ ایران روایات نقل میکند سابقاً ذکر می نمودیم. این شخص هم اگر از اسم او حکم کنیم محتمل است که عرب بوده ولی وقوف کاملی باخبار ایران داشته بحدی که ویرا ملقب بکسری کرده بودند. این شخص ظاهراً در اوایل قرن دوم میزیسته<sup>(۶)</sup>. خود ابو عیبه نیز که در سنه ۲۱۰ وفات یافته از مؤلفین مشهور بوده و از جمله کتب وی کتابی بوده موسوم به «فضائل الفرس»<sup>(۷)</sup>. دیگر

(۱) محققین علمارا عقیده آن شده که از بعضی از اینگونه قصه‌های عربی و مخصوصاً سیره عنتر و بنی هلال ظاهراً از قرون اولای هجرت و خیلی پیش از پرداخته شدن این قصه‌ها که در قرون بعد (شاید در قرن ششم و بعد از آن) سر و صورتی گرفته و چیزی و لو مختصرتر موجود در افواه دائر بوده است [بروکلتن در تاریخ ادبیات عرب جلد ۲ صفحه ۶۲ و دائرة المعارف اسلامی در ماده رومان عنتر].

(۲) مخصوصاً در ضمن تاریخ ملوک حیره که سرگذشت آنها ارتباط تامی با تاریخ ساسانیان داشت ظاهراً از تاریخ ایران سخن رانده بود.

(۳) ابو عامر عمرو بن شراحیل شعبی در سنه ۱۰۵ وفات یافته. عطا نیز چون بقول نهاية الأرب منسوب بدینوری از شعبی روایت میکنند باید معاصر او باشد.

(۴) کتاب الفهرست، صفحه ۱۰۵. (۵) ایضاً صفحه ۱۱۴. (۶) رجوع شود بشماره ۱۱ کاوه صفحه ۱۰ ستون دوم حاشیه. (۷) کتاب الفهرست صفحه ۵۴.

(۱) کتاب الفهرست صفحه ۱۲۳. (۲) ایضاً صفحه ۱۱۹.

(۳) ایضاً صفحه ۱۳۲. (۴) ایضاً صفحه ۱۴۶. (۵) ایضاً صفحه ۱۲۸.

(۶) مروج الذهب جلد اول.

(۷) مشار الیه کتاب خود را میان سنه ۲۳۰ و ۲۳۴ تألیف کرده. خودش ایرانی بوده و جدش که زردشتی بود اسلام اختیار کرد.

(۸) رجوع شود به کاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۲ ستون ۲ - حاشیه ۳

(۹) کاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۲ ستون ۲ - حاشیه ۶.

(۱۰) کاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۳ ستون ۱ - حاشیه ۳.

بلمی (۱) از تاریخ طبری و «مجله التواریخ» (۲) است. در «کتاب الملل و النحل» شهرستانی (۳) و «فتوح البلدان» بلاذری (۴) نیز خیلی معلومات راجع بایران قدیم پیدا میشود.

### نظم قصص و داستانهای ایرانی بعربی

چون از شرح کتب مترجمین و مؤلفین قرون اولی هجرت که مستقیماً در باب تاریخ و آداب ایران نوشته‌اند و یا عرضاً در ضمن مؤلفات خود از این مقوله آورده‌اند و اغلب این کتب از میان رفته و همچنین از ذکر کتب موجوده که در این باب شامل اطلاعات هستند فارغ شده و این موضوع را بطور اختصار پرداختیم می‌خواهیم از دو نفر دیگر مؤلف و مترجم نیز حرف بزنیم که آنها را مخصوصاً در موقع خود چنانکه مقتضی ترتیب بود ذکر نکرده و کنار گذاشتیم که بواسطه اهمیت مخصوصی که نسبت بموضوع ما داشتند از آنها باید جداگانه حرف بزنیم. اهمیت مخصوص این دو نفر آنست که آنان داستانهای ایرانی را از پهلوی مستقیماً یا بیک واسطه بنظم عربی ترجمه یا نقل کرده‌اند و این فقره بقصیده نگارنده در ایجاد فکر و خیال نظم داستانهای قصص در فارسی بی تأثیر نبوده (اگر منشأ یگانه نباشد). اولی ابان بن عبدالمجید بن لاحق بن عفیر رقاشی از اهل بصره و شاعر مکرر عرب متوفی سنه ۲۰۰ (۵) است که اکثر اشعارش مثنوی و مستط بوده و علاوه بر مدحیه و هجو و مرثیاتی زیاد کتب زیاد بنظم در آورده است. ابان لاحقی اختصاصی داشت در اینکه کتب ایرانی و هندی را بنظم عربی در می‌آورد و از آنجمله کلیله و دمنه را برای برمکیان نظم کرد (۶) و کتاب سیره اردشیر و سیره اتوشیروان و بلوهر و بوداسف و کتاب سندیاد و کتاب مزدک و کتاب الصیام و الاعتکاف و کتاب حلم الهند را بنظم عربی در آورد (۷) و هم یک منظومه‌ای داشته در خلقت عالم موسوم به «ذات الحلال» (۸) مشارالیه برای یک قصیده خود از هرون الرشید ۲۰۰۰۰ در هم صله گرفت.

(۱) ابو عبد الله بن محمد بن محمد بن عبید الله بلمی که تاریخ طبری را در سنه ۳۵۲ ترجمه کرده.

(۲) مجل التواریخ کتابی است فارسی در تاریخ که در سنه ۵۲۰ تألیف شده و اسم مؤلف معلوم نیست و یک نسخه منحصر بفردی از آن در کتابخانه ملی پاریس موجود است. این کتاب دارای مطالب مفید است و مخصوصاً قسمت راجع بتاریخ ایران اگر چه عمده از کتاب حمزه اصفهانی اخذ کرده ولی مآخذ دیگر هم داشته و مهم است. ظاهراً یکی از سیر الملوکهای عربی نیز غیر از مال ابن المقفع در دست مؤلف این کتاب بوده. این قسمت کتاب را ژول موهل (Mohl) در چند قسمت بتفاریق در مجله آسیان فرانسوی سلسله سوم جلد ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ نشر کرده.

(۳) کاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۲ ستون ۲ - حاشیه ۱ - شهرستان از ابو عیسی محمد بن هارون الوراق که زردشتی بوده و مسلمان شده و همچنین از ابو سعید مانوی که در سنه ۲۷۱ تألیف کرده و مآخذ قدیمه دیگر نقل میکند.

(۴) کاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۰ - حاشیه ۴.

(۵) دائرة المعارف اسلامی. (۶) الأغانی جلد ۲۰ صفحه ۷۳. دو بیت افتتاحی منظومه کلیله در کتاب الأغانی برای ما مانده که مثنوی است از بحر رجز مستحسن. همین نظم کلیله و نظمه‌های عربی دیگر آن که بقول کتاب الفهرست علی بن داود و بشر بن المعتد پرداخته بودند باغلب احتمال منشأ خیال رودکی در نظم کلیله بفارسی شده.

(۷) کتاب الفهرست صفحه ۱۱۹ و ۱۶۳ و ۳۰۵ اینکه ابان مستقیماً از پهلوی ترجمه بنظم میکرد و یا کتب مترجم را برشته نظم میکشید درست روشن نیست.

(۸) الأغانی جلد ۲۰ صفحه ۷۳.

نظم الجوهر و کتاب التاریخ المجموع علی التحقیق و التصدیق ابن بطریق (۱) و «تاریخ طبری» (۲) و کتاب حمزه اصفهانی (۳) و کتب مسعودی بغدادی (۴) و «کتاب البدء و التاریخ» مقدسی (۵) و کتب جاحظ (۶) و بیرونی (۷) و مسکویه (۸) و تعالی (۹) و «مفاتیح العلوم» خوارزمی (۱۰) و کتب جغرافیون عرب (۱۱) و کتاب گمنام معروف به «اشیرنکر» (۱۲) و در فارسی ترجمه

(۱) ایتیسیوس (Eutychius) بطریق فرقة ملکائی در اسکندریه متوفی در سنه ۳۲۸ که در عربی سعید بن البطریق معروف است در سنه ۲۶۲ در مصر متولد شده و در سنه ۳۲۱ بمنصب خلیفه گری نصاری در اسکندریه نائل شد (بروکلفن تاریخ ادبیات عرب جلد ۱، صفحه ۱۴۸).

(۲) ابو جعفر محمد بن جریر طبری مؤلف تاریخ معروف «تاریخ الرسل و الملوک» که در سنه ۳۰۲ ختم شده. خود طبری در سنه ۳۱۰ وفات یافته. تاریخ طبری باهتنام علامه دُخویه در لیدن از بلاد هولاند بطبع رسیده.

(۳) کاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۲ ستون ۲ - حاشیه ۱.

(۴) کاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۲ ستون ۲ - حاشیه ۳.

(۵) مطهر بن طاهر مقدسی که در سنه ۳۵۵ تألیف کرده و کتاب او باهتنام هوارت با ترجمه فرانسوی بطبع رسیده.

(۶) رجوع شود بکاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۱ ستون ۲ حاشیه ۲. مانند «کتاب البغلاء» و «کتاب الحیوان» و «کتاب المعاسن و الأضداد» و غیره. کتاب اخیر مانند «کتاب المعاسن و المساوی» تألیف ابراهیم بن محمد بیهقی که در حدود سنه ۳۰۰ تألیف شده ظاهراً تقلید کتاب «شایست لاشایست» پهلوی قدیم است.

(۷) ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی متوفی سنه ۴۴۰ مؤلف «الآثار الباقیه عن القرون الخالیه» (که باهتنام استاد زحانلو در لایپزیک از بلاد آلمان در ۱۸۷۸ میلادی بطبع رسیده) و کتاب «تحقیق ماللهند من مقوله مقوله فی العقل او مرذوله» که باز باهتنام استاد مشار الیه بطبع رسیده و «کتاب التفهیم فی صناعة التنجیم» و «قانون مسعودی» که نسخه خطی هر دو کتاب موجود است. بیرونی از بزرگترین علمای دقیق و آگاه ایران بوده و بزبان سریانی و سانسکریت اطلاع کامل داشت و ریج بسیار در تحقیق امور راجع بایران قدیم و هند برده و از مآخذ اصلی آنها و موبدان و برهمنان فرا گرفته. مشار الیه در کتب خود از ابو العیاس ایرانشهری و ابو سعید شاذان و سعید بن الفضل و ثابت آملی و ابو سعید احمد بن محمد بن عبد الجلیل سگری و ابو الفرج ابراهیم بن احمد بن خلف زنجانی و ابو الحسن آذرخور بن یردانشینس [مهر آذرگشنسب] و زادویه بن شاهویه نقل میکند.

(۸) کاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۳ ستون ۲ - حاشیه ۹.

(۹) کاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۲ ستون ۲ - حاشیه ۳.

(۱۰) ابو عبد الله محمد بن احمد بن یوسف الخوارزمی که کتاب خود را در حدود سنه ۳۷۰ نوشته. این کتاب را وان ولوتن (Van Vloten) در سنه ۱۸۹۵ میلادی در لیدن بطبع رسانیده.

(۱۱) کتبی که در علم مسالک و ممالک (جغرافی) از مؤلفین عرب بدست آمده همرا بزجات بسیار و همت خستگی ناپذیر استاد دُخویه در یک سلسله انتشاراتی موسوم به «کتابخانه جغرافیون عرب» نشر کرده که علاوه بر «معجم البلدان» یاقوت حموی و «تقویم البلدان» ابو الفدا و غیره مشتمل است بر افده کتب موجوده در این باب مانند «کتاب المسالک و الممالک» ابن خرداذبه و «کتاب البلدان» یعقوب و «کتاب الحجاج» ابو الفرج قدامة بن جعفر بغدادی و کتاب «الأعلاق النفسیه» ابن رسته و «کتاب البلدان» همدانی و «کتاب المسالک و الممالک» ابن حوقل و «صور الاقالیم» اصطخری و «التنبیه و الأشراف» مسعودی و غیره.

(۱۲) این کتاب عربی که یک نسخه خطی از آن در کتابخانه دولتی برلین محفوظ است کتاب بسیار نفیس و مفیدی است مشتمل بر تاریخ ملل مختلفه و از آنجمله تاریخ ایران و در سنه ۵۳۲ تألیف شده چون نه اسم کتاب و نه اسم مؤلف معلوم است این کتاب را عموماً باسم آقای اشیرنکر که آترا بدست آورده و در تحت عدد ۳۰ از مجموعه او مینامند. مؤلف این کتاب بقصیده نگارنده که آترا مرور کرده یا یهودی بوده و یا بزبان عبری آشنا بوده و یکتب یهود دسترس داشته است. از این کتاب نگارنده همعجا باسم کتاب گمنام اسم برده و میرد.

اولی در سنه ۱۳۲۰ و دومی در سنه ۱۳۲۴ نشر شده است. چون مؤلف محترم تا اندازه‌ای در میان هموطنان ما معروف است و صیت فضائش بگوش خاص و عام رسیده حاجت باطناب در وصف مؤلفات ایشان نیست. ولی باید بگوئیم که «تاریخ ادبی ایران» که سه جلد آن انتشار یافته و جلد چهارم آن نیز بنا بوعده استاد محترم عنقریب نشر خواهد گردید شاهکار کتب و مؤلفات معظم له است و خواندنش برای هر ایرانی از واجبات است. جلد اول این کتاب از قدیمترین زمان تا عهد فردوسی و جلد دوم از فردوسی تا سده تاریخ ایران را از لحاظ ادبیات و علوم شرح میدهد و اینک جلد سوم که اخیراً انتشار یافته دنباله آن تاریخ را گرفته تاریخ ادبی ایران را در عهد تسلط مغول از فوت ابقا تا فوت موسی آخرین ایلخانی مغول شرح میدهد (یعنی از سنه ۶۶۴ تا سنه ۹۱۸).

این جلد از استیلای مغولها بایران مشروحاً سخن میراند و مخصوصاً وحشیگری فوق العاده آن قوم را که تاریخ دنیا نظیر آنرا ندیده با شرح واف و اسناد تاریخی نشان میدهد و لهذا علاوه بر فواید ادبی کتاب فواید تاریخی و شاید فایده معرفت سیاسی نیز در آن مندرج است. گمان نمیرود که هیچ شخص منصفی باشد که این کتاب را بخواند و حس و وحشت و نفرت عظیمی از آن قوم و وحشی و خونخوار که بدون هیچ مبالغه بدترین و وحشی‌ترین اقوام در تاریخ عالم و وحشتناک‌ترین بیات ارضی و سماوی قرون گذشته بودند نماید. این سیل بلا و خرابی که از هر طاعون و وبا منحوس‌تر و مهلک‌تر بوده و فقط ایلغار و تاخت و تاز یک جمع سنج و هاری بود که بدون جهت بخون ریزی میل و هوس داشتند و صدمه بزرگی بتمدن دنیا زده و چندین قرن عالم را به‌هقرا انداخت و پس از برطرف شدن آن نیز قرن‌ها مورد نفرین ملل و تذکار هول انگیز آنان بوده بدبختانه در عهد اخیر شیعیانی در میان تربیت شدگان (!) ساحل بوسفور پیدا کرده و بحیالات بنیاساس و موهوم لزوم طرفداری متعصبانه از حق و ناحق خویشاوندان نزدیک و دور و حمایت و تمسب کشتی از غلطکاری هر قومی که در پشت هفتاد نسبتی بقوم حمایت کننده داشته باشد جمعی جوانان جاهل و بیخبر از تاریخ متوسل بتأویلات و دلایل نیش غولی در دفاع از وحشیگری چنگیز و تیمور شده و مضحک‌های عجیبی بقلب زده‌اند. آنها که کم و بیش شکی در حقیقت بدیهی تاریخی این بلای شیطانی و ظهور اهریمنی دارند باید کتاب مزبور در فوق‌را که از قلم یک عالم بیغرضی است بخوانند و اگر جهل آنانرا کور نکرده بدانند که اگر شخص واقفاً از نسل شمر یا ترون<sup>(۱)</sup> هم باشد باید از اینگونه پدران و انتساب بآنها تبری کند تا چه رسد بمواردی که بتأویلات جاهلانه و اشتقاقات عجیبه باید خودرا بدانگونه نیاکان بست. کتاب مزبور شامل شرح حالات تمام شعرا و مؤلفین ایران در آن دوره است با منتخباتی از اشعار آنان و تصاویر بعضی از سلاطین مغول و تصویر شیخ سعدی و عکسی از خط مولانا جامی. برای آنان که خبر از مقام علمی و فضیلت استاد محترم ندارند باید بگوئیم که این کتاب نتیجه زحمات سالیان دراز و استقصاء و تصفح زیادی است که برای همه کس و خصوصاً در مشرق زمین میسر نیست.

مؤلف دوم بلاذری<sup>(۱)</sup> است که وی نیز از مترجمین پهلوی بوده و کتاب «عهد اردشیر» را بشعر ترجمه کرد بوده. بطور کلی باید در نظر گرفت که شعر منظوم بعروض عرب در میان اعراب بقدری فراوان و چنان رایج بود که در تاریخ دنیا نظیر آنرا نتوان یافت و در واقع مانند محاوره و کلام مشور طبیعی و بطوری سهل شده بود که غالب فصحای اعراب بدوی نیز همه نوع احساسات قلبی و روحی خودرا در مواقع جدی و حزن و فرح و هیجان و جنگ و فخر و عشق و استغاثه و مدح و قدح و طعن و هجاء و مرثیه و طلب و شکایت همرا اغلب با ابیات منظوم بیان میکردند و این ابیات در افواه بسرعت سیر میکرد و زوایه اشعار و حفظه شعر که بشمار بودند آنها را در چادرهای مشایخ و امراء عرب و در پیش اشراف قبائل انشاد میکردند و بدینطریق اشعار عرب ازین تا حیره میگشت و حافظه کار قلم را میکرد و محتاج بسواد نبودند. و قتیکه خلیل بن احمد متوفی سنه ۱۷۰ علم عروض را وضع و مدون کرد موزون کردن کلام بترتیب علمی و صنعتی در آمده و سهل تر شد. موزون طبعان ایران نیز که پیش از آن بسباق خود لابد شعر موسیقی طبیعی داشتند<sup>(۲)</sup> کم‌کم شعر عروضی را یاد گرفته و شروع بشعر سرودن کردند<sup>(۳)</sup> و یکی از اولین آثار طبع آنها و تقلید شعرای عرب نیز نظم قصص و داستانهای ایرانی شد که کلیله و دمنه رودکی و سندباد منظوم او<sup>(۴)</sup> و اشعار مسعودی مروزی که ما از آنها در شماره آتیه سخن خواهیم راند از آنجمله بودند.

«محصل»

## کتب تازه

یکی از کتب بسیار خوب و نفیس که اخیراً انتشار یافته جلد سوم کتاب مهم «تاریخ ادبی ایران» تألیف استاد ادوارد برون انگلیسی معلم دار الفنون کبریج است. این کتاب دنباله دو جلد سابق آن است که

(۱) کاوه شماره ۱۰، صفحه ۱۰، حاشیه ۰۴، ستون ۰۲.

(۲) در این باب رجوع شود بمقاله علامه میرزا محمد خان قزوینی بعنوان «قدیمترین شعر فارسی بعد از اسلام» در شماره ۳۰ از دوره قدیم کاوه و مقاله علامه استاد کریستین داتارکی بعنوان «شهر پهلوی و شعر فارسی قدیم» در شماره ۴-۵ از دوره جدید کاوه - اشعار قدیمی ایرانی خواه قبل از اسلام و خواه بعد از آن تا اواسط قرن سوم همه از قبیل اثر مستح بود که عند مهاجرت در مصر اعما مساوی بوده و آنها را شعر هجائی و تصنیف توان نامید و بید نیست که با همین نوع اشعار نیز داستانهای ملی را قطعه قطعه نظم نموده بوده اند. جاحظ در «کتاب المعاسن والأضداد» - طبع مصر صفحه ۱۷۷ - گوید «که در روز نوزد پیش پادشاه [در عهد ساسانیان] آوازه خوانی و نغمه‌های سثوال و جواب و نغمات بهار و نغمات دیگری که در آن اخبار و داستانهای پهلوانان و غناهای آفرین و خسروانی و مازداستانی و فهلید [باربد] قتی میشد و فهلید در ایام خسرو پرویز بوده از اهل مرو و از نواهای او مدح پادشاه و ذکر فتوحاتش و غزواتش و مجالسش بود و این منزله شعر است در کلام عرب که بالحن در آورده میشد و هر روز وی یک شعر تازه و شیوه نوی در میآورد». (۳) قریب بقطع توان گفت که شعر عروضی در قرن سوم در فارسی پدید آمده.

(۴) استاد نوید که تصور میکند که بعضی اشعار منسوب برودکی در «لغت فرس» اسدی از «سندباد نامه» است (رجوع شود بمقدمه استاد پاول هورن بآن کتاب.)

(۱) Neron امپراطور روم بود که بقداری ضرب المثل است.

## مطالب راجع باداره

§ شماره‌های اول اسال کاوه یعنی شماره ۱ تا ۶ که مدتی است تمام شده بود و مجبور بودیم برای مشترکین جدید فقط از شماره ۷ یا بنظر بفرستیم اینک تجدید طبع شده و در اداره حاضر است. برای مشترکی که شش شماره اول اسال تسیده همه آنها در یکجا با شماره ۱۱ فرستاده شده و هر کسی که شماره‌های اول را ندارد و باو تسیده می‌تواند باداره نوشته و بخواند و برای کسانی که بعد ما قبول اشتراک کنند اگر از شماره اول یا بنظر منتظماً خواهند فرستاده خواهد شد.

§ و کلائی محترم کاوه در ایران و خارجه از قرار ذیل میباشند:

هندوستان: جناب آقا محمد تقی افشار مقیم بمبئی

مصر: تجارتخانه حاج محمد رفیع مشکی مقیم القاهره

طهران: جناب آقا سید عبد الرحیم خلخالی - خیابان ناصری

جناب آقا سید عبد الرحیم کاشانی - خیابان ناصری نمره ۱۵۱

تبریز: کتاخانه آذربایجان

مشهد: کتاخانه نصرت

اصفهان: جناب آقای امین التجار اصفهانی

جناب آقا میرزا محمد علی مکرم جیب آبادی

شیراز: جناب آقا میرزا احمد خان پژوه ناظم و محاسب بستخانه ایالتی فارس

بندر بوشهر: جناب آقا میرزا احمد کازرونی عضو شرکت بهبهانی برازجان کازرونی

کرمانشاه: تجارتخانه جناب آقای میر صدر میر عبد الباقی

یزد: جناب آقای ارباب مهربان جمشید جوانمرد خرمشاهی یارسانی.

طالبین اشتراک روزنامه باید وجه اشتراک را قبلاً با آقایان و تجارتخانه‌های مذکور

پرداخته و قبض رسید گرفته آن قبض را با اسم و عنوان خود مستقیماً باداره کاوه فرستند

تا روزنامه منتظماً و مستقیماً با ایشان ارسال شود.

از ابتدای سال دوم کاوه (دوره جدید) که مصادف با غره جمادی الاولی سنه ۱۳۳۹ است ترتیبات و تغییرات جدیدی در کاوه داده میشود که در واقع وسعتی در مندرجات آن بعمل می‌آید و آن تغییرات از قرار ذیل است:

اولاً جزوه «تاریخ روابط روس و ایران» که تا حال در چهار صفحه در هر شماره ملحق یا آخر کاوه میشد و جزو یک کتاب مستقلی بود بعد از این در هر چهار ماه یکبار در یک جزوه مشتمل بر ۱۶ صفحه نشر و با شماره‌های ۲ و ۸ و ۱۲ سال دوم یکجا ب مشترکین فرستاده خواهد شد. بجای آن چهار صفحه «تاریخ روابط روس و ایران» که در آخر هر شماره بود نیز مقالات و مطالب دیگر درج خواهد شد و در واقع حجم اصل روزنامه از ۱۲ صفحه (که تا حال بود) به ۱۶ صفحه بالا برده میشود. ثانیاً باز محض زیاد کردن مندرجات روزنامه اعلانات و مطالب راجع باداره و اسامی و کلا و توضیح و اعتدال و غیره را از متن روزنامه خارج میکنیم و هم محض تمیز رسیدن روزنامه ب مشترکین جلدی کاغذی و سرتاسر برای روزنامه قرار میدهم و آن مطالب راجع باداره و اعلانات و غیره را در پشت جلد چاپ میکنیم.

ثالثاً محض سهولت دسترس بودن روزنامه ب مردم علاوه بر مدت اشتراک سالیانه مدت اشتراک ششماهه نیز قرار میدهم و هم مقداری برای تک فروشی پیش اشخاصی که با ما در ایران طرف حساب هستند میفرستیم لکن این تک فروشی منظم نمیتواند شود و بجهت اداری گاهی خیلی دیرتر از موعد فرستاده میشود و گاهی بعضی شمارهها اصلاً فرستاده نمیشود.

رابعاً محض اینکه روز بروز قیمت اشیاء و طبع باضعاف گرانتر میشود بدبختانه مجبوریم قیمت اشتراک روزنامه را در آلمان سالیانه صد مارک و ششماهه ۶۰ مارک و در ایران سالیانه ۳ تومان و نیم و ششماهه دو تومان و در سایر ممالک سالیانه بهمان قرار سابق یک لیره انگلیسی و ششماهه ۱۲ شلینگ قرار بدیم.

خامساً از ابتدای سال دوم در نقاط اروپا که اسلامبول نیز از آنجمله است ما دیگر وکیل نخواهیم داشت و مشترکین این نقاط با آسانی میتوانند یک لیره انگلیسی (یا معادل آنرا بول ممالک دیگر) وجه اشتراک را مستقیماً ب لندن یا پاریس بفرستند و یا بهر وسیله دیگر برسانند و روزنامه مستقیماً با آنها فرستاده میشود.

## تصحیحات

در شماره ۱۰ کاوه بعضی اشتباهات روی داده که اکنون تصحیح آنها را لازم

دانستیم و تصحیحات مذکوره از قرار ذیل است:

اولاً در صفحه ۵، ستون ۲، سطر ۲۱ «ملوک جابره» بیادشاهانی از جنس غول ترجمه شده و این ترجمه بکلی صحیح نیست یعنی عامیانه است و ترجمه صحیح آن در عربی عمالقه (جمع علالق) است که بدبختانه در فارسی معمولی ترجمه‌ای برای آن پیدا نشد. ثانیاً در همان صفحه و ستون در حاشیه ۲ در شرح «اعراب عاره» نوشته شده که مقصود از آن اقوام داستانی قبل تاریخی عرب است الخ این مصاب مقرون بصواب نیست و این تعریف بیشتر راجع باعراب «بائده» است و «اعراب عاره» عربهای اصلی (یعنی از اصل تواد عرب) را گویند که تمام قبایل یمن و حجاز و قحطان باشد (مثل اوس و خزرج و غسان و کنده و غیر هم) در مقابل «اعراب مستعربه» که قبایل حجاز است و قریش و بنی تمیم و غیرهما چه برعرب اینها از اولاد اسمعیل بودند و بعدها مستعرب (= متعرب) شدند.

ثالثاً در صفحه ۸، ستون ۱، سطر ۱۳ «ابو الحسن علی بن اسمعیل ابن سیدا»

نوشته شده و صحیح «ابن سیده» است.

# سلسله انتشارات «کاوه»

ایران آلمان  
قران مارک ساپر ممالک

## (۱) گنج شایگان

- یا اوضاع اقتصادی ایران .. ۱۰ ۵۰ نیم لیره انگلیسی  
(۲) کشف تلپس از روی اسناد  
مجموعه انگلیسی در باب ایران ۴ ۱۵ دو شیلینگ »  
(۳) جنایت روس وانگلیس  
نسبت با ایران..... ۱ ۳ یک » »  
(۴) مختصر تاریخ مجلس ملی  
ایران ..... ۵ ۱۵ سه » »

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و  
بطلبین که قیمت را قبلاً بفرستند و یا بطور ادای  
در موقع تسلیم توسط پست ارسال میشود. بکسانی  
که خرید کلی کتبه و بکتابفروشها تخفیف مهم داده میشود  
در ایران طالین بکتابخانه خلخال و تجارتخانه کاشانی در طهران  
(خیابان ناصری) رجوع نمایند.

دوره چهارساله قدیم کاوه (۳۵ شماره) در اداره کاوه موجود و برای  
مشترکین کاوه در ایران یکتومان و در خارجه نیم لیره انگلیسی و برای  
غیر مشترکین در ایران دو تومان و در خارجه یک لیره انگلیسی میارزد

## اعلان

در مغازه « پرسپولیس » در برلن همه نوع اتمه خرازی فروشی از  
قبیل انواع پیراهنیا و زیر پیراهنیا و یقه و دستمال و جوراب و دستمال  
کردن و دستکش و غیره موجود و بقیمت مناسب بفروش میرسد. مغازه  
« پرسپولیس » از ایران و عثمانی و ساپر ممالک سفارشهای تجاری قبول  
کرده و از کارخانجات معتبر آلمان هر جنس مناعی که سفارش داده شود  
چه از اجناس فوق الذکر و چه غیر آن خرید کرده و بسرعت ممکنه  
ارسال میدارد و کسانی که طالبند بتوسط مغازه « پرسپولیس » مالی  
سفارش بدهند باید شرایط ذیل را منظور دارند:

۱- هر سفارش و خریدی که بتوسط مغازه « پرسپولیس » انجام  
میگردد در صورتیکه سفارش مزبور کمتر از پنجاه تومان باشد صدی پنج  
و اگر بیشتر از آن باشد از قرار صدی سه حق العمل خریداری  
منظور خواهد شد.

۲- هر سفارشی که داده میشو باید وجه آن قبلاً فرستاده شود  
و برای صرفه صاحب سفارش بهتر است که رات بلیره انگلیسی باشد.  
مدیر: رضا تربیت.

آدرس مغازه از این قرار است:

Persépolis  
Berlin-Charlottenburg  
Goethestraße 1